یا نزده کاشته که بدوا زوج با نها در حقائق عملی و عملا بانها
حرام الدنیا تصرف در کتب وکان ذا رحمة بکیف شئت
لعن الطامع فيه و العز العامل الراغب لكل لعنة
و رحم الغز الطامع و العامل بها برحمة الوالعة
لكل رحمة بجاه من
لهم خلقنا وخلق
جميع الخليقة
وبهم بقينا
ورزقنا وشئنا
وكذلك جميع
البرية اجمعهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين
اما بعد چنین گوید اقل عباد الله ابو القاسم بن الحسن الجیلانی که این چند
کلمه ایست در اصول با دلیلهای اجمالیه موافق فهم وطاقت عوام نوشته
میشود تا فایده ان شامل اکثر مردم باشد جناب اقدس اله باین وسیله
گناهان مشتمل است این رو سیاه بی بضاعت بکرم ورحمت وعفو خود را
شامل این گناه کار والدین فرماید واین مشتمل است بر مقدمه وچند باب مقدمه
بدانکه اصول دین سه چیز است توحید ونبوت ومعاد اما عدل وامامت پس
انها از اصول مذهبند هر کس منکر یکی از سه چیز اول بشود کافر است
ونجس وذبیحه او حلال نیست وسایر احکام کفر بر او جاریست اما اگر اقرار
بان سه داشته ومنکر عدل یا امامت باشد کافر نیست لکن شیعه هم نیست
وبلا شک اهل جهنم است وانها را اصول دین میگویند بجهت انکه اصل عبادات
از پی وریشه هر چیزی که بر او اساس میگذارند مثل پی دیوار وریشه
درخت وامثال انها وسایر عبادات ومسایل حلال وحرام فروع دینند یعنی
یعنی مثل دیوار وشاخ وبرگ درختند پس اصل هر چیز اگر برجا باشد فرع
بر سر او قرار میگیرد واگر اصل نباشد فرع اثبات وبقائی نیست پس هر که
اصول دین او صحیح باشد امید نجات از برای او هست هر چند فروع او
خراب باشد واعمال او ناشایسته باشد هر چند بعد از سوختن بسیار در

جهنم

جهنم باشد و هر که اصول دین او خراب باشد فروع دین و اعمال و طاعات
و عبادات با و نفعی ندهد هر چند تمام شب روز عبادت کند **باب اول**
در توحید است و دران سه فصل است **فصل اول** در اثبات
صانع عالم و اینکه عالم را خدائی هست و دلیل بر اینمطلب بسیار است
و انچه بفهم عوام نزدیک باشد دو چیز است اول اینکه هر عاقلی که
بچشم بصیرت نظر کند در عالم و انچه در او هست از اسمانها و زمین
و ستارها و افتاب و ماه و حرکت شب و روز بعضی انها و حرکات مختلفه
افتاب و ماه و انواع انچه در زمین است از حیوانات و گیاهها و دانها
و روییدن و رسیدن انها و اختلاف چهار فصل و در خلقت انسانی
از اعضا و جوارح و قوای ظاهره و باطنه و قوتهائی که باعث تربیت بدن میشود
و غذا را بهمه اعضا میرساند و بسبب ان نمو حاصل میشود و گوشت و
پوست و سایر اجزاء بدن و اخلاط از ان حاصل میشود یقین میکند که
این خوبی صانعی نیست و یقین میکند که چنین صانعی باید کامل از هر حیث
باشد و نقص در او نباشد **فصل دوم** هرگاه طفل از اندرون خانه بیرون
اید و بگوید که در خانه فلان چیز را میخواهند یا فلان واقعه روداده است
ظن بصدق ان حاصل میشود و نسبت را دقت است که یقین باو حاصل
میشود و اگر دو طفل باشند دیگر ان بیشتر ظاهر میشود و همچنین
هر چه بیشتر شود چه جای انکه مردی خبر دهد چه جای انکه مردان
بسیار خبر دهند پس هرگاه جمعیت کثیری خبر بدهند بسیار را و ثقات
مفید یقین است خصوصا هرگاه مردان خوبی است گو باشند و عالم
باین عقل است همچنین است در اموری که مدرک انها عقل باشد هرگاه
جمع کثیری که جمعیت ایشان بسیار باشد و هم خوب و راستگو و صاحب
علم و فهم و زیرکی و فهم و بی نیازی از دنیا باشند و متفق القول
حکمی بکنند نظر بعقل خود یقین بصدق انها حاصل میشود پس چگونه

از جمله آن صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که جمعی از ایشان مثل نوح و ابرهیم
و موسی و عیسی و محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله باشند یقین حاصل
نمیشود و این معلوم است که از زمان حضرت آدم تا بحال جمیع پیغمبران و
اوصیای ایشان و علما و صلحا در هر عصر و زمان همه گفته اند که عالم را
خدایی هست یگانه متصف به همه کمالات و مبرا از عجز و نقص و عیب و
با وجود این عقل حکم میکند باینکه این همه اشتباه نکرده اند و دروغ نگفته اند
بلکه یقین میکند که عین حق و صدق و ثواب است بلکه وجود صانع فطری است
باین معنی که حق تعالی خلقت انسان را چنان کرده که بالضروره یقین بوجود خدای
خود داشته باشد بلکه حیوانات نیز این معنی را فهمیده اند چنان که از آثار و اخبار
و آیات و علامات انبیا ظاهر میشود **و فصل سیم** در صفات کمالیه الهی
آنچه مشهور است این است که خدا قادر و عالم و سمیع و بصیر و حی و مرید
و کاره و متکلم و صادق و ازلی و ابدیست اما قادر یعنی خدا توانا است و هر
کار را خواهد بکند میکند و هر چه را خواهد ترک کند میکند در افعال خود
مجبور نیست مثل آتش نیست که نتواند که نسوزاند که مجبور باشد بر سوزاندن و از
هر چه خواهد بکند عجزی ندارد و اگر حکمتش اقتضا کند چندین عالم
دیگر میتواند خلق کند و فعل قبیح و ظلم را میتواند بکند اما از راه قبح آن
نمیکند و دلیل بر این معنی آن است که اگر قادر نباشد لازم می آید که عاجز
باشد و محتاج باشد بغیر و صانع عالم و کسی که صاحب این اساس باشد
که مذکور شد چگونه عاجز میتواند بود و کی رفع حاجت او را خواهد کرد
وقتی که محتاج شد بدیگری و اما عالم یعنی خدا دانا است و بر او هیچ
چیزی پوشیده نیست و آنچه شده است و آنچه میشود و آنچه موجود است
و آشکار و پنهان و جزئی و کلی و جمیع ذرات در نزد او ظاهر و هویدا است
و علم او نسبت بهمه یکسان است و دلیل این بر این اینست که هر گاه ثابت
شد که حق تعالی صانع عالم است و عالم را ایجاد کرده است چگونه میشود

که علم بان نداشته باشد البته هر که خلقت چیزی کرده باختیار و اراده بحقیقت ان مطلع خواهد بود و دیگر انکه علم همه علما که مخلوق اوشند باو راجع میشود و کمالات همه از فیض نامتناهی اوست و قدرت همه حاصل از قدرت اوست و چگونه میتواند شد کسی که علم و قدرت به همه علما و اصحاب قدرت داده باشد خود عالم و قادر نباشد و دیگر هرگاه دانستی که این همه عجایب خلق چه اکرد [؟] افاق و در نفس انسانی است از انچه متعلق بیدن اوست از اجزا و اعضا و گوش و زبان و غیران و ترکیب هر یک از اعضا از اجزای بسیار که حکما در حقیقت ان عاجز و حیر[ان] باشند همه از خلقت اوست و او صانع همه است چگونه میتواند بود که چنین کسی نادان باشد و بدانکه نباید در حقیقت علم الهی تفکر کرد همین قدر باید دانست که علم خدا انبات [؟] علم ما نیست که صورتی از اشیاء در ذهن ما حاصل میشود و اینرا علم میگوئیم و نه میتوانیم گفت که علم خدا باین است که عین اشیاء همه در نزد او حاضرند او که لازم می اید که شخصی که بعد چندین هزار سال خلق میشود در ازل با وجود حقتعالی قرین باشد و این خلاف بدیهی عقل و دین است بلکه همین قدر باید اذعان و اعتقاد کنیم که حقتعالی جاهل و نادان نیست و بر او هیچ چیز پوشیده نیست اما اینکه دانش او چگونه است پس نمیتوان یافت و نفهم ما را تکلیف بان کرده بلکه نهی از ان وارد شده است و حاصل انکه علم الهی و سایر صفات کمال او عین ذات او باشند بمعنی اینکه ذات مقدس او قایم مقام این صفات است و در ذات الهی تفکر کردن بغیر غرق شدن در دریای ضلالت ثمره ندارد و اما سمیع و بصیر یعنی شنوا و بینا است شنیدنیها را میشنود اما بدون گوش و دیدنیها را می بیند اما بدون چشم زیرا که هرگاه بادات [؟] الات او بالتی و جارحه باشد مثل ما لازم می اید که محتاج باشد و بدون ان از ادراک عاجز باشد و خداوند عالم باید که بالذات باشد و احتیاج بغیر نداشته باشد و حقیقت این دو صفت هم

بعلم بر میگردد و اما حی یعنی زنده و حی داننده کسی است که آثار علم و قدرت
از او ظاهر شود یعنی کارهائی که بسبب دانائی و علم و توانائی صادر میشود
و از اینجا معلوم شد که قادر و عالم است حی هم هست پس این صفت بعلم و قدرت
بر میگردد و اما مرید و کاره یعنی باختیار خود کاری میکند و باختیار خود
ترک میکند و هر کاری که میکند علم او باینکه حکمت در آنست باعث حصول
آن کار میشود پس بر میگردد این دو صفت باینکه حق تعالی قادر مختار
و عالم بمصالح همه امور است و این دو صفت هم بعلم و قدرت بر میگردد و اراده خدا
نه مثل اراده ماست که نفع و فائده فعلی را تصور میکنیم و آنرا بعمل می آوریم
بلکه همین که حق تعالی در ازل علم دارد که وجود فلان چیز در فلان وقت
مصلحت و حکمت است همین اراده خداست و بهمین ایجاد میشود و از اینجا
ظاهر میشود که اراده همان ایجاد است و صفت فعل خداست نه صفت ذات
خدا و اما متکلم پس اگر مراد ایجاد و خلق کردن کلام است مثل قرآن و توریة
و انجیل پس از صفت فعل است و از صفات ذات و کمال نیست و اگر مراد علم
باین کلامها یا قدرت بر خلق این کلامها است پس این نیز بر میگردد بعلم و
قدرت و اما صادق یعنی راستگو پس این از صفت فعل خداست یا از
صفات تنزیه است یعنی دروغ نمیگویند و دلیل بر این این است که
دروغ قبیح است ببدیهه عقل و دروغ مصلحت آمیز هم از او سر نمیزند
بجهت آنکه خالی از قبیح نیست و او عاجز نیست از اینکه دفع فسادی
که متصور است از غیر راه دروغ بکند پس باید هیچ نوع دروغ
از او سر نزند و اما ازلی ابدی یعنی همیشه بوده است و همیشه
خواهد بود و دلیل بر آن این است که اگر حادث باشد هم رسیده باشد
یا فنا بر او روا باشد پس واجب الوجود نخواهد بود و وجود او از غیر خود
بود پس خدای دیگری خواهد بود که او را تازه ایجاد کرده است
در صفات تنزیه خداست یعنی چیزهائی که باید آنها را از خدا نفی کرد و باید

و از عبارت ... ظاهر میشود که ... فعل است

از نیز

اعتقاد کرده که اینها از برای خدا نیست اول نفی شریک است یعنی خدا
یکی است و دو تا نیست یعنی نه کسی هست که خلق ایجاد کند و نه کسی هست
که مستحق پرستش باشد و دلیل بر این هم بسیار است و آنچه مناسب
بفهم عوام باشد این است که هر کس ملاحظه انتظام عالم را میکند
و اینکه همیشه اوقات بیک نسق میگردد و حرکات افلاک و کواکب
و فصول اربعه و طریقه روییدن گیاهها و زاییدن حیوانات
و غیر اینها همه بر یک قرار و اختلافی در آن نیست یقین میکند که
این همه کار یکنفر باشد بجهت آنکه هر گاه در مملکتی دو پادشاه
باشد همیشه آن مملکت در خرابی و فساد است و همچنین هر گاه
در شهری دو حاکم باشد بلکه هر گاه در محله دو کدخدا باشد و در
خانه دو کدبانو باشد همیشه در آنها فساد است و باین اشاره
کرده است حق تعالی در قرآن مجید و فرموده لو کان فیهما آلهة
الا الله لفسدتا و دیگر اینکه اگر خدای دیگر میبود بایست
از جانب او نیز پیغمبری و کتاب و دینی بیاید و مردم را راهنمایی
کند بجهت آنکه خدای عالم باید فیض رسان باشد بلکه یگانگی خداوند
عالم نیز نظری نیست که هر کس در وقت اضطرار که کسی را در آن وقت
مجال وسوسه و تفکر نیست بی اختیار اعانت میجوید از خداوند
یگانه و هیچ مرتبه او را خدای دیگر در نظر نمی آید و بعضی از مجوس
که قائل شده اند بدو خدا که یکی را یزدان میگویند و دیگری را
اهرمن و بعضی دیگر نور و ظلمت میگویند قول ایشان باطل
و شبهه ایشان فاسد است و خیال اینها این است که در دنیا
شرور و آفات هست مثل مار و عقرب و شیر و درنده و ظالم و متقلب
و خیرات و لذات هم هست مثل آب و میوه و اسب و گاو و گوسفند
و هر دو از یک است نمی‌شود که دو است دنیا در دست کردار ایشان نمیتوانند

شد که فاعل و خالق این هر دو یک نفر باشد پس میگویند فاعل خیر نیز خدا نیست
و فاعل شر اهرمن یعنی شیطان و بعضی از اینها نیز خدا را یکی میدانند
اما میگویند خدا شیطان را خلق کرده و او شر و بدیها و آفات را خلق کرده و
وجه بطلان شبهه اینها این است و همین بس است که بدانی که آنچه در
دنیا هست هیچیک شر محض نیست و آنچه در نظر قاصر شر محض نماید
بعد از آنکه در او تفکر میکنی از قدرها فایده در او هست که ضرر
و آزار در جنب او نیست و نابود است ببین که اگر کسی طفل او
خناق کرده باشد حجامت کردن او باعث حیات اوست اما در ظاهر
حجامت از برای آن طفل شر و ضرر و درد و آزار است و اگر نباشد فایده
این شر و دردها مگر آزار کشیدن و تشویش بودن و دایم در هول
بودن که باعث ثواب عظیم و اجر جسیم اخرویست که زوال ندارد
بس خواهد بود چه جای آنکه هر یک را فایدههای بسیار است که اینجا
مجال ذکر آنها نیست و از عمده فواید آنها مشوب کردن لذات دنیاست
و تلخ کردن آنها را بکام اهل آن که باعث بینائی بر بی ثباتی آن باشد
و باعث یقین بسرای آخرت باشد و اما بطلان بت پرستی و پرستیدن
ستارهها و آب و آتش و حیوانات پس واضح تر از آن است که کسی بیان
کند بجهت آنکه بعضی از اینها را خود انسان میسازد و بعضی دیگر
مخلوقاتی چند اند که استحقاق پرستش برای اینها بهیچ وجه ثابت
نشده دویم آنکه حق تعالی مرکب از اجزا نیست نه از اجزاء حسی مثل
سر و دست و پا و گوشت و پوست و استخوان و نه از اجزاء عقلی
مثل انسان که مرکب است از حیوان ناطق و او مکانی نمیباشد یعنی
چیزی که قابل طول و عرض و عمق باشد نیست و عرض نیست یعنی
مانند رنگ و بو و طعم که بجسم برپا است نیست و مکانی و جهتی و سمتی
از برای او نیست بجهت آنکه مرکب محتاج است باجزاء خود و جسم

محتاج است

محتاج است بمکان و عرض محتاج است بمحلی که با و برپا باشد و خداوند
عالم نمیتواند شد که محتاج باشد و اگر غیر او از برای او قرار داده باشد   اینهارا
پس خدا او خواهد بود نه این و شبیه و نظیر و معین و وزیر ندارد
بجهت آنکه هرگاه شبیه و نظیر داشته باشد پس شریک و خواهد بود و بطلان
آن معلوم شد و اگر معین و وزیر داشته باشد محتاج خواهد بود
و از آنچه گفتیم معلوم شد که خداوند عالم بدیده سر دیده نمیشود
نه در دنیا و نه در آخرت بجهت آنکه کسی بچشم سر نمیتواند دید چیزی
مگر اینکه در برابر او باشد و در سمت مواجه او باشد و از اینجا لازم
می آید که خدا را مکانی باشد و از آن نقص و احتیاج لازم می آید و
قرآن مجید هم بآن ناطق است که فرموده است لا تدرکه الابصار و بعضی
آیات که ظاهر آنها بر خلاف این دلالت دارد و مراد دیدن بدل است
یعنی یقین کردن بخداوند عالم سیم آنکه حق تعالی محل حوادث نمیشود
یعنی لذت و الم و خواب و پیری و سهو و نسیان و جوانی و پیری
و واماندگی و امثال آنها از برای او نیست بجهت اینکه همه اینها نقص
و عیب و باعث عجز و احتیاج است چهارم اینکه حق تعالی در
چیزی حلول نمیکند و داخل نمیشود و بصورت چیزی ظاهر نمیشود
و با چیزی یکی نمیشود چنانکه جماعتی از صوفیه میگویند که خدا در عارف
حلول میکند یا با او یکی میشود . یا بصورت او ظاهر میشود چنانکه
مذهب نصاری است در باب عیسی و مذهب غالیها است و از برای او
زن و فرزند نمیباشد بجهت اینکه بعضی از اینها محال است مثل یکی
شدن دو چیز و بعضی مستلزم نقص و احتیاج است مثل سایر اینها
و حق تعالی وقتی بوده است که با او هیچ چیز نبوده است پس در قدیم   (۴۰)
بودن هم شریک ندارد چنانکه اهل همه دینها است فصل ششم   در عدل است
بدانکه از صفات فعل الهی است یعنی حق تعالی راست دانا نود درست

کرد است و ظلم نمیکند و بدون استحقاق مؤاخذه و عقاب نمیکند توضیح اینمطلب در ضمن چند بحث است **بحث اول** اینکه فرق میان صفات فعل و صفات ذات خدا اینست که صفات ذاتیه انهااست که اثبات یا نفی انها داعیست و چنان نیست که گاهی باشد و گاهی نباشد اما صفاتهای ثبوتی ذاتی مثل علم و قدرت پس بجهت انکه نفی انها را هرگز از خدا نمیتوان کرد و نمیتوان گفت که خدا در یکوقت علم بفلان چیز دارد و در وقت دیگر علم ندارد بلکه علم او همیشه است و همچنین قدرت و اما صفاتهای تنزیهی پس انها همیشه از ذات دور است و نمیشود که در یکوقتی ثابت باشد مثل شریک از برای خدا یا احتیاج یا حلول یا حدوث و امثال انها اما صفات فعل پس گاهی ثابت میشوند و گاهی نفی میشوند مثل خالقیت و رازقیت و زنده کردن و میراندن و امثال انها بجهت انکه میتوان گفت که فلان کس را امروز ایجاد کرد و ده سال قبل از این ایجاد نکرد و فلان کس امروز روزی داد و همچنین سایر صفات و این بجهت انست که صفات فعل کمال لذات الهی نیست بلکه کمال ذات او قدرت داشتن بر این افعال و علم بانها است و کردن و نکردن هیچیک اینها بالذات کمال نیست بلکه گاه هست که کردن فعل در یکوقت نقص است پس در وقتی دیگر کمال بلی وقتی که ماده مستعد شد و از برای او فیض مانعی نباشد در ان وقت ندادن فیض نقص است نه باعتبار اینکه این فعل خواهش ذات او سزاوار است بلکه بجهت انکه ان منافات با فیاضیت و خیر محض بودن او دارد و بعد از قابلیت و استعداد منع فیض منافات با فیاضیت دارد **بحث ۲** اینکه بدیهه عقل حکم میکند که بعضی افعال از انهاست که فاعل انبجهت که کردن ان فعل مستحق مذمت و ملامت است مثل ظلم و عدوان و دروغ و ان فعل قبیح است و بعضی از انهاست که فاعل ان از جهت کردن ان مستحق مدح و ستایش

است مثل عدل و احسان و راستگویی و این فعل حسن است و هرچند پیغمبری
نباشد و شرعی نباشد که عقل حکم میکند ~~قبیح است تکلیف کردن کسی است بچیزی~~
که صاحب این عمل مستحق سرزنش است و صاحب این عمل مستحق ستایش و از
جمله افعال که عقل حکم میکند بقبح آن تکلیف کردن کسی است بچیزی که طاقت
آن را نداشته باشد تقریر دیگر اینکه قبیح از خداوند عالم سر نمیزند بجهت
آنکه از کردن قبیح لازم می آید یا جهل خدا یا عجز خدا یا احتیاج او یا عامل
عبث بودن او بجهت آنکه اگر نمیداند که قبیح است پس جاهل است و اگر
میداند و نمیتواند که نکند پس عاجز است یا میتواند که نکند اما
محتاج است بکردن آن پس محتاج است یا بدون احتیاج آن را بعبث
و لغو میکند پس سفیه است و این همه مستلزم نقص و عیب است و
خالق عالم از همه اینها مبری است هرگاه این را دانستی پس بدانکه
آنچه اکثر اهل سنت قایل شده اند که افعال بندگان مخلوق خدا است
و خدا بر دست اینها خیر و شر را جاری میکند و این مستلزم قبح و ظلم
و جور است بر خداوند عالم و این باطل است و وجه قبح آن اینست
که حق تعالی بندگان را امر و نهی کرده و ایشان را وعده ثواب و وعید
بعقاب داده پس هرگاه بنده قادر نیست و افعال بنده را خدا
ایجاد میکند پس کسی را که معصیت را میدارد قادر نیست که طاعت
کند پس چگونه او را تکلیف میکند بطاعت و چگونه او را بر کردن معصیت
عقاب میکند و او تقصیری ندارد و اگر بنده از بندگان یکی از خدمه
خود را بزور بکاری بدارد که او را ممکن نباشد مخالفت و بعد از آن
از او مواخذه کند که چرا این کار را کردی همه کس او را ملامت و سرزنش میکند
پس چگونه چنین امری را نسبت بخالق عالم میتوان داد و امر و نهی چنین
کسی که فعل در تحت قدرت او نیست عبث و لغو هم هست بجهت آنکه فایده
در ضمن آن نیست و ایضا مکرر حق تعالی در قرآن مجید مدح مؤمنان و نیکوکاران

بر فعل نیک ایشان و مذمت عاصیان و بدکاران بر کردار بد ایشان کرده و
هرگاه طاعت و معصیت فعل ایشان باختیار ایشان نباشد دیگر
مذمتم وجهی ندارد و دیگر اینکه حق تعالی در قران مجید مکرر نسبت افعال
به بندگان داده و از خود دور کرده چنانکه فرموده و ما ظلمناهم
ولکن کانوا انفسهم یظلمون و اما بعضی آیات متشابهه که ظاهر
آنها دلالت میکند بر جبر مثل یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء پس
چون ظاهر آنها منافی عقل قطعی و سایر آیات و اخبار محکمه است باید
آنها را تاویل کرد مانند آیاتی که دلالت میکند در ظاهر بجسم بودن خدا
و باینکه خدا دیده میشود و تاویل آنها را چنانکه مشهور علمای امامیه
کرده اند این است که مراد از هدایت توفیق و از اضلال خذلان است
و توضیح این مطلب این است که حق تعالی بنده مختار خلق کرده و با و
عقل داده و شهوت هم داده و با و راه نجات و هلاکت نموده و رفتاری
که باعث نجات است چون مخالف طبع انسانی و مشتمل بر محنت و
مشقت است نفس از او گریزان است و رفتاری که باعث هلاکت است
چون در ظاهر موافق طبع و خالی از محنت است بجهت آنکه مقتضای
خواهش و لذت است نفس با و مایل است پس خوردن و خوابیدن
و جماع کردن و سیر کردیدن و بی باکی کردن راه هلاکت است و نماز
کردن و روزه گرفتن و اجتناب از لذات کردن خصوصاً محرمات راه
نجات است پس هرگاه مکلف با وجود کمال رغبت بمقتضای لذات و شهوات
از آنها دست بردارد و بر تنگی و محنت و مشقت بسازد و بطاعت
عبادت بپردازد جناب اقدس الهی لطف خود را دستگیر او میکند و فایده توفیق
معین او میکند و او را در عمل کمک میکند و هرگاه عقل را پشت سر گذارد
و بمقتضای شهوات در راه لذات دنیا بسر برد و از طاعت دوری کند
مستحق است که خدا او را بخود واگذارد و با وجود این حق تعالی باز

جناب آخوند [illegible] حسن سلمه
مثل ابدال و [illegible]
ارواح و عرض [illegible]
رسید [illegible]
نموده از [illegible] جناب مقدس [illegible]

لطف خود را معین او میکند و پیغمبر و امام برای او تعیین میکند و واعظ
و زاجر او را منع میکنند و با وجود عقل و همه این الطاف و مواعظ
اگر از لذات فانیه نمی پوشد و از بندگی خداوند خود رو میگرداند پس
خدا او را بخود وا میگذارد و لطف نمیکند و این است معنی خذلان
پس معلوم شد که هدایت از توفیق است و ضلالت از خذلان و از هیچ یک
اینها ظلم و تعدی لازم نمی آید و قبحی وارد نمیشود پس از اینجا معلوم
شد که گاهی میشود که خدا را در افعال عباد مدخلیتی میباشد اما
نه بحد جبر نمیرسد و همین معنی را گفته اند در تفسیر حدیث مشهور
که فرموده اند لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین یعنی نه این است
که جبر محض باشد که بنده را هیچ اختیاری نباشد و فعل بنده
همه از خدا باشد و نه هم تفویض محض است یعنی اینکه خدا بنده را
خلق کرده باشد و کار بدست او داده باشد که خود دیگر اختیاری
نداشته باشد بلکه امری است میان این دو امر که حق تعالی را فی الجمله
مدخلیتی در افعال عباد هست [illegible] اینکه حق تعالی حکیم است
و افعال او را البته غرض و مصلحتی هست اما نه غرض و مصلحتی نه این است
که نفعی بخود او عاید شود بلکه برای اینکه نفع و فیض بمخلوقات برساند
و اگر افعال خدا بیحکمت و مصلحت باشد لغو خواهد بود و از خدا لغو
روا نیست و کلام الهی نیز بیان این مطلب است ما خلقنا السموات والارض و ما (چنانکه فرموده است)
بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا [illegible] در نبوت است یعنی باید اعتقاد
کنیم که واجب است بر حق تعالی پیغمبری بر بندگان بفرستد و پیغمبر ما محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب است صلی الله علیه و آله [illegible] بر چند مطلب است
اینکه بر خدا واجب است که پیغمبری بفرستد و دلیل بر این است که بنی نوع
انسان بسبب احتیاج باکل و شرب و جماع و غیره محتاجند بمعاشرت با یکدیگر
و در معاشرت بالضروره تعدی و کشمکش و واکنش حاصل میشود و در کلی

محاسبات اموال واحقاق حق ورفع دعاوی مشکل تند ومیدهد ودر صورت
تعدی که گاه است قتل وجرح واتلاف جوارح واتلاف اموال وهتک اعراض
وغیر آن رو میدهد ودر علاج وچاره اینها طریقه ضرور است که
موافق حق باشد وعقل در بسیاری از اینها عاجز است پس ناچار است
که کسی از جانب خدا باشد که عالم بهمه اینها باشد وعالم را از اختلال
باشد وفساد وفتنه را رفع کند وعلم او بطریق ارشاد والهام الهی باشد
ودیگر آنکه چون افعال الهی بیغرض وبیفایده نیست وازبرای خلق
عالم وآدم باید مقصودی که لایق او از حکیم باشد در نظر باشد وبر
ظاهر است که خلق بندگان را از برای اعانت کردن وامداد کردن از
برای خودش ومنتفع شدن از آنها نیافریده بجهت آنکه غنی است او عاجز
ونه محتاج پس باید از برای نفعی باشد که به بندگان برساند و
فیضی که بایشان عاید شود واین در دار دنیا نمیشود بجهت آنکه
در دنیا بغیر محنت والم ودرد وغم وناکامی چیزی نیست وهم آنچه در
او لذت در نظر می آید هیچیک لذت نیستند بلکه دوای دردهای
چند اند مثل نان خوردن که دوای درد گرسنگی است وآب خوردن که
دوای درد تشنگی است وجماع کردن که دوای جمع شدن منی است در
محل خود چنانکه بول وغایط هرگاه جمع شد آزار میدهد تا آنها را
بیرون بریزند واین دردها را خدا داده ودنیا را اوقات این دواها را
هم نداده وبفرضی که اینها هم لذت باشند در پهلوی هر یک هزار درد و
الم وغم موجود است که آنرا بر آدمی ناگوار میکند تا آنکه بزودی فانی میشود
واگر کسی صد سال عمر کند وبلذت بگذراند ودر وقت رفتن بغیر شبیه
خواب دیدن برای او چیزی نیست پس نمیتواند شد که مقصود جناب اقدس
الهی از خلقت بندگان این فیض فانی باشد پس باید خلقت ایشان از برای فیضی
که لایق او باشد کرده باشد وچون این دنیا بالضروره فانی است پس باید سرای

دیگر

دیگر باشد که فیض او ابدی باشد و راحت او الم نداشته باشد و لذت او زوال
نداشته باشد که آن بهشت جاوید و رضوان رب مجید است و چون لطف بی
منتهای او مقتضی آن است که فیض او اکمل و اشمل باشد و پر معلوم است که
عطای در عوض استحقاق و مزد در برابر عمل چشنده تر و وقع او در قلوب
بیشتر است چنان قرار داد که این فیض در برابر عمل و استحقاق باشد پس بندگان را
مکلف کرد به بندگی و عبادت که چند روزی که در دار دنیا هستند بعبادت
او بپردازند و بعد از آن که ایشان را به بهشت عنبر سرشت داخل کرده
با حور العین هم آغوش و با اخیار و نیکان هم دوش و با انواع فواکه
و نعمتهای و لذتها قرین و با انبیا و اولیا هم نشین کرده و بنوید جزاء
بما کانوا یعملون خوشحال یعنی مشعوف باشند با آنکه این اجزاء اعمال باشند ۲
و عوض طاعات ایشان است و چون طریقه تکلیف و بندگی کامله
موقوف بالهام و اعلام جناب الهی است و کافه بندگان را از استعداد
و قابلیت نیست که پیرامون ساحت کبریائی او در آیند و از درگاه
کبریایی پناه او مطلبی استعلام نمایند پس ناچار است که از جنس
انسان و بنی نوع بشر شخصی را برگزیند که مناسبتی تمام داشته باشد
و مناسبتی هم با جناب مقدس که از جانب مناسبت قدسیه و ارتباط
ملکوتیه از جناب اقدس الهی فیض نموده و بواسطه ملایمت و مناسبت بشریه
بر بندگان القا کند و پیغمبر همین است ... اینکه در پیغمبر چند چیز شرط است
اول عصمت یعنی باید از او معصیت سر نزند و خطا نکند نه در ظاهر و نه
باطن و سهو و نسیان و فراموشی خصوصا در احکام دین و آنچه متعلق
بر تبلیغ رسالت است داشته باشد بدلیل آنکه پیغمبر حافظ شرع
خدا باید و امین وحی او و واسطه میان او و خلق او است و بدون عصمت
محل اعتماد نمیتواند شد زیرا که بر فرض عدالت و عدم معصیت فی
الجمله راه سهو و خطا از او منقطع نیست پس باید که از همه جهت محل

اعتماد باشد دویم اینکه افضل و اعلم از همهٔ امت باشد بجهت آنکه قبیح است از خدا
که کسی که افضل و داناتر باشد او را رعیت کند و بگوید اطاعت مفضول
و نادان بکند و همچنین قبیح است که یکی از دو نفر که مساوی باشند
در فضل و کمال بگوید واجب است که یکی از شما تابع دیگری باشد پس باید
که غیر پیغمبر هیچکدام در مرتبهٔ او نباشد تا نیکو باشد از خدا امر بمتابعت
او و همچنین در جمیع صفات حسنه باید سرآمد باشد و از جمیع صفات ذمیمه
مبرا باشد بلکه در نسب و حسب عیبی نباشد و مبتلا باز ارهائی که طبعها از
او نفرت میکند هم نباشد مثل جوره و پیسی و امثال آنها و بدانکه پیغمبر
بر عصمت مجبور نیست باین معنی که خدا او را معصوم کرده باشد و
خود در آن مدخلیتی نداشته باشد و الا عصمت برای او کمالی نخواهد
و بر آن ثوابی نخواهد بلکه بجهت قوهٔ نفس و مجاهدهٔ بسیار و تن بر دادن
بمشقتهای عبادت و بندگی باختیار چندان مستحق لطفهای بی نهایت خدای
ایزدی شده که اجتناب معین و یاور او شده و او را در ترک معاصی اعانت
و امداد کرده اینکه شناخته میشود پیغمبر و دانسته
میشود پیغمبری او بظهور معجزه و معجزه عبارتست از اینکه پیغمبر
کاری بکند که انسان عاجز باشد از کردن آن و از افعال مکونه الهی
که عادت خدا بآن جاری شده است هم نباشد پس هر گاه چنین کاری
دید مقارن دعوی پیغمبری کرد معلوم است که پیغمبر است باعتبار آنکه
هر کس چنین کاری را دید یقین میکند که از جانب خداست اما اینکه گفتیم
که باید انسان از او عاجز باشد و از افعال مخلوق نباشد تا مثل سحر و شعبده
و چشم بندی بیرون برود بجهت آنکه مکرر از جوره علمها از انسان صادر میشود
و گفتیم که از افعالی نباشد که عادت خدا بآن جاری شده باشد از برای
آنکه در چنان امری تعجب و غرابتی نیست مثل اینکه کسی بگوید در وقت
طلوع آفتاب که من پیغمبرم و معجزهٔ من این است که الحال آفتاب طلوع میکند

پس

بس افتاب طلوع کند بجهت اینکه عادت خدا جاری شده است که در هر روز
در همان وقت افتاب طلوع میکند بلکه باید خارق عادت باشد مثل اینکه
بگوید من این عصا را اژدها میکنم وماه را بدو نیم میکنم یا مرده را زنده
میکنم وامثال ان ودلیل بر اینکه هرگاه مقارن دعوی پیغمبری این کار
کرد یقین براستی او میشود این است که پیش گفتیم که حق تعالی فعل
قبیح از او سر نمیزند وشکی نیست که دروغ قبیح است واعانت دروغ
گو قبیح است پس اگر ان پیغمبر دروغ گو باشد ومعجزه از او ظاهر شود
پس لازم می اید که خدا بدست دروغ گو کاری ظاهر کند که باعث این شود
که بندگان پیروی او کنند واین قبیح است ودیگر شرط است در معجزه
که مطابق دعوی باشد که اگر مخالف باشد افاده حقیقت نمیکند
بلکه افاده کذب او میکند چنانکه مذکور است از مسیلمه کذاب که با گفتند
که پیغمبر صلی الله علیه واله کور را بدعا شفا میدهد او هم دعا کرد چشم
دانی کور شد وگفتند که انجناب اب دهان مبارک در چاه خشکی انداخت
پر اب شد ان ملعون اب دهان در چاه ابداری انداخت خشک شد
در نبوت پیغمبر ما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله
علیه واله است بدانکه شکی وشبهه نیست در اینکه انجناب متولد
شد ودعوی پیغمبری کرد ودر طبق ان معجزه ظاهر کرد پس پیغمبر خواهد
بود چنانکه پیش گفتیم که هر که دعوی پیغمبری کند ودر طبق ان معجزه
ظاهر کند باید پیغمبر باشد اما اینکه امد ودعوی پیغمبری کرد پس ان
از جمله متواترات ویقینیات است وچنانکه علم داریم باینکه در
زمانهای سابق رستم بود واسکندر ذو القرنین بود وان شجاعت
بسیار داشت واین پادشاهی عظیم واین علم بسبب بسیاری گفتگوی این
خبر بگوش ما رسیدن حاصل شد وهمچنین در دعوی این جناب
یقین حاصل شده که امد واین دعوی کرد واما اینکه معجزه در طبق

ان ظاهر گردید پس معجزات آنحضرت زیاده از آن است که توان احصا کرد اما
چیزی که از همه در نظر اکثر مردم ظاهرتر و بفهم نزدیکتر و بقبول اقرب
و از وسواس شیاطین و شکوک و شبهات دورتر است و چیز است که
آنها را ذکر میکنیم بجهت آنکه سایر معجزات او هر چند که باخبار و روایات
باید ثابت شود و گاه هست کسی نتواند از آنها یقین حاصل کند بجهت
آنکه عامی است و کتابها را نمیتواند خواند و از نقل کردن مطمئن نشود
اما آن چیزها الحال موجودند و اثر آنها باقیست اول قرآن مجید است که نسبت
آن بآنجناب بتواتر و یقینی است و چنانکه علم داریم بوجود هند و مکه
هر چند آنها را ندیده ایم علم داریم باینکه این قرآن را آن پیغمبر آورده و اما
اینکه معجز است پس جهت آن بسیار است و ما بعضی از آنرا ذکر میکنیم
و توضیح این است که چون عادت الهی جاری شده بود که در هر زمانی
که پیغمبری میفرستاد و اینکه معجزه او از جنس آن علمی باشد که در آن زمان
شایع باشد و علمای آن زمان بآن شهرت داشته باشند و خود کامل آن علم
در نزد ایشان حاصل باشد مثل آنکه در زمان موسی علیه السلام سحر شهرتی داشت
و مرد کامل آن علم در نزد ایشان حاصل باشد مثل آنکه در زمان او ساحران
بسیار دانا در آن وقت بسیار بودند که کارهای غریب و عجیب میکردند
و عصاها و ریسمانها را می انداختند و بهیئت مار و اژدها میشدند
و بحرکت می آمدند حق تعالی معجزه موسی را هم از آن جنس کرد اما به
نحوی که از دست بنی نوع انسان بر نیاید پس آخر چنان شد که تمام سحر ساحران
را فرو برد و دیگر اثری از آنها ظاهر نشد و همه ساحران دانستند که
این از باب سحر و جادوئی نیست بلکه بغیر کار خدا نیست و ایمان
آوردند و جان خود را در راه خدا دادند و مضایقه نکردند از اینکه فرعون
آنها را بکشد و همچنین در زمان عیسی علم حکمت و طبابت شیوع تمام
داشت که مثل افلاطون و جالینوس در آن زمان بود و مردمهای بسیار

کراز

کران را دوا میکردند و از رهای مزمن را احیا و میکردند حق تعالی حضرت
عیسی معجزه از این باب عطا کرد که همه انها از انها عاجز بودند مثل انکه
مرده چندین ساله را زنده میکرد و کور مادرزاد را شفا میداد و از اد
ببیسی و غیر از احیا و میکرد و هم چنین در زمان حضرت رسالت پناه
محمد صلی الله علیه و اله علم و بلاغت شیوع تمام داشت و طائفه عرب
بیکدیگر در اشعار بلیغه و کلمات فصیحه تفاخر میکردند حق تعالی
قران را معجزه انجناب قرار داده و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید
مثل این قران بیارید یا ده سوره مثل این بیارید یا یک سوره مثل این
بیارید و هر چند سعی کردند یک سوره کوچکی مثل قران نتوانستند بیارند
و اگر میتوانستند این همه بلاها بر خود قرار نمیدادند و کشته
نمی شدند و اهل و عیال خود را باسیری نمیدادند و با این اسانی
هم عاقلی نمیگذارد و چنان امر دشواری را مرتکب شود و وجه عاجز شدن
ایشان میتواند شد که از ره این باشد که حق تعالی دلهای ایشان را گردانید
از این معنی که ایشان را میسر نشد این معنی یا انکه حقیقت بلاغت قران
بحدیست که ممکن نبود ایشان را مثل او بیارند و هر دو وجه صحیح است
چنانکه هر که اندک فهمی دارد و فرق میان نثر قران و سایر کلامها را
بابد و میداند که هیچ کلامی در برابر او نمی ایستد و دیگر انکه نظم
قران و ترکیب ان بهیچ کلامی نمیماند نه از باب شعر است و نه از باب
خطبه است و نه از باب انشا و املائی است که در مکاتیب و رسایل میکنند
و هیچکس را قدرت نیست که باین اسلوب غریب و طور عجیب تکلم کند و
دیگر انکه اختلاف در او نمی باشد و هر کس از ان بلیغ تر نباشد تفاوتی
در اول و اخر کلام او بهم میرسد خصوصا هر گاه سخن طولانی باشد خواه
در الفاظ ان باشد بسبب تفاوتی که در فصاحت و بلاغت یا در معانی
ان باشد بسبب غفلت و اشتباهی که بهم میرسد و در قران هیچ اختلافی

نیست و دیگر اینکه هر کلامی اگر یکبار خوانده باشد آدم طبع در دفعه دویم
و سیم منزجر میشود هر چند کلام رفیعی باشد که از خود آن قایل باشد
و این کلام را هر چند مکرر میکنی مکرر نمیشود و همیشه تازه است دویم
آن است که آنجناب مکتب نرفته و درس نخوانده و چیز ننوشته و بی پدر
بزرگ شده در میان قومی عرب نشو و نما کرده علوم و آداب چنینی از
او ظاهر شود بغیر اینکه از جانب خدا باشد هیچ وجهی ندارد و اما قوم
عرب پس حالت ایشان معلوم است از برای کسی که اندکی با آنها معاشرت کرده
خصوصا اهل بادیه ایشان که نه فهم دارند و نه حیا و نه ادب و نه عفاف
و نه ستر و نه سلیقه از باب حیوانات چند از کشف عورت مضایقه ندارند
و هر خبیث و متعفن را میخورند از موش و مار و کفتار و زاغ و غیره
اینها را و نمیگذارند و اینها را هم بدون تزکیه و تنقیه با احشا و امعا
خام و نپخته میخورند و بول شتر که شرب عسل بود و امثال اینها اکتفا
میکنند با وجودی که هزار و کسری است که در اسلام تربیت یافته اند
پس در ایام جاهلیت حال ایشان چگونه بوده است چنانکه معلوم است
از حال ایشان که عبادت ایشان از این قبیل بوده که عریان میشدند
و دور دیوار کعبه میجستند و دست بهم میزدند و صفیر میکشیدند
پس معلوم که سایر اعمال ایشان چه بود و صفت عصبیت و حسد و عداوت
و سایر صفات ذمیمه در میان ایشان کامل بود و آثار علوم و دانایی که از
آنحضرت ظاهر شد و صفات و اخلاق حسنه آنجناب پس از بیش از آن
که در کتابها و دفاتر توان احصا کرد همین بس است که هزار سال کسر است
که علمای فحول عظیم الشان در هر زمان و در هر مکان در علوم او تفکر
میکنند و شرح آن میکنند و بیان آداب و اخلاق آنجناب میکنند و هنوز
بهیچ جائی نرسیده اند و اساسی که قرار داده و احکامی که آورده از
برای رفع دعاوی و انتقام ظلم و تعدی و بجهت رفع بی اندامی

که هر که ملاحظه کند و به بیند

ودست

دراز
ودستند آنجا زدعرض ومال از احکام مرافعات وتفاصی حقوق و
اثبات مطالب بینه و یمین وتجویز کردن قصاص واثبات کردن دیات
وقرار دادن نکاح وطلاق واعتبار بید تصرف وبی اعتباری دعوی
خالی از بینه وامثال اینها وطریقه تقرب بذات اقدس باری در انواع
عبادات واذکار یقین میکند که مرد عربی مکتب نرفته ودرس نخوانده
ازمیان چنین طایفه وقبیله برخیزد وچنین دعوی بکند وچنین علوم
وادابی بانضمام چنان اطوار واخلاقی که از ان معلوم شده که از تواضع
وحیا وعفت وفهم وذکا وهمت ووفا وخشم وجود وسخا وغیرت
وجرات وحلم وسایر صفات کمال یقین میکند که این نیست مگر آنجا
جناب اقدس ایزدی واز جمله همین علوم واداب است قران مجید هرچند
قران در تحقیق مشتمل بهمه چیز است اما انظاهر ان همه چیز برغیر
پیغمبر ووصی او ظاهر نمیشود اما این است که در اعصار متطاوله ودر
هرزمان از ازمنه جمیع علما در ان فکرهای عمیق کرده اند وتفسیرهای
بیحد ونهایت نوشته اند وهنوز بقطره از دریای ان نرسیده اند
وکویا الحال یکی است که کسی در او تصرفی نکرده وبهمین معجزات
که پیغمبری انجناب ظاهر شده است کویی انجناب هم ظاهر است پس
هرخبری که داده راست است واز جمله خبرهای او این است که دین
ناسخ دین پیغمبر است پس منصب اهل ادیان سابقه از اهل یهود
ونصاری همه باطل شد وشبهه که یهود کرده است که نسخ قبیح است
از برای اینکه اگر دین موسی خوب بود پس چگونه شد که الحال عمل بان
بد است وهرچیز که ذات او خوب است دیگر بد نمیشود واگر بد بود پس
چرا اندوز اقل این دینها او رد باطل است بجهت این که میگوییم که
واجب نیست که هرچیزی باید یا بالذات خوب باشد یا بالذات بد باشد
بلکه میشود که یک چیزی از یکجهت خوب باشد واز یکجهتی بد مثل سیلی

بکراست

سایر

زدن یتیم اگر کسی برای تادیب بزند خوبست و اگر کسی برای اذیت کردن
کردن بزند بد است هم چنین میشود یک چیزی در یک زمان صلاح آن امت
باشد و خوب باشد و آن برای زمان دیگر و امت دیگر فساد باشد و
بد باشد مثل دواهای طبیبهای بدنی که دواهای ایشان در یک وقت
خوبست و در وقت دیگر ضرر دارد و برای یک شخص مناسب است
و برای دیگری مهلک است **باب** در امامت است و در آن نیز
دو مقصد است **مقصد اول** در اینکه تعیین امام ضرورست و مراد از
امام کسی است که پیشوای همه مردم باشد بنیابت پیغمبر در امور دین
و دنیا و وجوب امام نیز مثل وجود پیغمبر واجبست و دلیل بر وجوبش همان
دلیلی است که قایم شده بر وجوب وجود پیغمبر چه اگر در دفع مفاسد
که لازمهٔ معاشرت بنی نوع انسانست ضرورست از کسی که عالم بمصالح
دین و دنیای مردم باشد و حافظ شریعت باشد خصوصا بعد از جناب
خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دیگر پیغمبری نخواهد بود و علی
الخصوص که آنجناب مبعوث بود بر جمیع خلایق از جن و انس تا روز قیامت
و هنوز از مردم عالم اصلاح نیافته بود مگر قلیلی که از دار دنیا
رحلت فرموده و آن قلیلی که اسلام آورده بودند اکثر ایشان منافق
بودند و چه اعتماد است بمردمی که هنوز دین ایشان محکم نشده در
محافظت شریعت و رسانیدن بغائبین و دست بدست رسانیدن بکافهٔ
خلایق با وجود عدم عصمت ایشان و عدالت اکثر ایشان بلکه عدم ایمان
اکثر ایشان و چگونه تواند شد که از اهتمامی که رسول خدا صلی الله علیه
و آله بر امر دین داشت در تعلیم شرایع و آداب در جمیع جزئیات و کلیات
حتی آنکه بر نفس شریف خود خرید از تهمت و آزار و محنت دشمنان
کرد و از دنیا بعد با وجود ملک و سروری از دنیا لذتی نبرده و در
کمال زهد بسر برده که معلوم بود که غرضی نداشت از آن اساس الا ترویج

دین

[illegible]

دین ونیا وجود این امت کراه چنین را با عدم اکمال هدایت وارشاد و
عدم ابلاغ احکام بکافهٔ عباد بدون نصب جانشین وتعیین کسی
که ترویج دین وملت بکند همه را مهمل بگذارد وبعد رفتن که مراو
امید بازگشتن نیست وحال آنکه هر کس که اندک شعوری دارد و
همین که آثار رفتن از خود که دید در وصیت امر بازماندگان خود
کوتاهی نمیکند واهمال امور جزئیه دنیویه را بر خود روا نمیدارد
پس چگونه مثل رسول خدا صلی الله علیه واله که بر امت مهربانتر بود
از پدر ومادر مر ایشانرا مهمل میگذارد بدون وصیت ونه تعیین
خلیفه میکند ودیگر جناب اقدس الهی فرموده الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل کردم برای شما دین شما را وتمام
کردم بر شما نعمت خود را وشکی نیست که تعیین خلیفه وامام بجهت

نیست

اتمام دین واکمال نعمت مدخلیت تمام دارد بلکه بدون آن ممکن نیست پس معلوم
شد که این معنی بوجود آمده بود وحق تعالی تعیین خلیفه کرده بود
که این خبر را داد وامام در مذهب شیعهٔ امامیه باید که افضل مردم
باشد ومعصوم باشد بهمان دلیل هائی که در نبوت گذشت وباید
از قریش باشد وهاشمی باشد چنانکه از اخبار متواتره ظاهر شده است
وبدانکه امام شناخته میشود بیکی از سه چیز یکی اینکه افضل اهل
امت باشد پس هرگاه کسی دعوی امامت بکند وافضل باشد از همهٔ
امت یا از همه از اشخاصی که دعوی امامت در شان ایشان شده پس
باید او امام باشد بجهت آنکه اگر غیر او امام باشد لازم می آید تقدیم
مفضول بر فاضل واین خود قبیح است چنانکه دانستی دویم معجزه که هرگاه
دعوی امامت کند وبر طبق آن معجزه ظاهر کند دلالت میکند بر حقیت
او چنانکه در نبوت گذشت وسیم نص خدا ورسول بر امامت او که قرآن
یا کلام پیغمبر صلی الله علیه واله دلالت کند بر اینکه او امام وخلیفه است

مقصد ... در اینکه امام واجب الاطاعه بعد از جناب خاتم النبیین
صلی الله علیه وآله اجمعین کیست بدانکه امت بعد رسول خدا صلی الله
علیه وآله دو فرقه شدند شیعه امامیه قایل شدند باینکه خلیفه
بحق بعد از جناب بلا فاصله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات
الله وسلامه علیه وبعد از ان جناب حضرت امام حسن علیه السلام وبعد
از جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام وبعد از ان جناب امام زین العابدین
علی بن الحسین ع وبعد از ان فرزندش محمد بن علی الباقر ع وبعد از
ان فرزندش جعفر بن محمد الصادق ع وبعد از ان فرزندش موسی
جعفر الکاظم ع وبعد از ان فرزندش علی بن موسی الرضا ع وبعد از ان
فرزندش محمد بن علی الجواد التقی وبعد از ان فرزندش علی بن محمد
النقی ع وبعد از ان فرزندش حسن بن علی الزکی العسکری ع وبعد از
ان فرزندش حجة ابن الحسن الامام المنتظر المهدی صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین واهل سنت قایل شده اند باینکه امام بعد رسول خدا
صلی الله علیه وآله ابوبکر بن ابی قحافه است وبعد از ان عمر بن الخطاب
است وبعد از ان عثمان بن عفان است وبعد از او علی ابن ابی طالب صلوات
الله وسلامه علیه است وچون این رساله را مخصوص عوام نوشته ام
در این جا متعرض دلیلهایی که از قران واحادیث ظاهر میشود نمی‌شوم
ممکن نیست ایشانرا بجهت انکه مال الکا در دانها بر میگردد بقبول قول علما
که او فقه ان حدیث را برای ایشان نقل میکنند وترجمه میکنند پس این تقلید
میشود وما میخواهیم بگوییم که عوام هم باید در این مسایل اجتهاد کنند
وخودشان بدلیل بفهمند هر چند که ممکن است که این تقلید عالم هم نوعی
از اجتهاد واستدلال بوده باشد بجهت انکه از عامی عالم بفضل وعلم
ودیانت وورع وتقوی بشناسد واز حال او میداند که دروغ نمیگوید هرگاه
ووضع ... بستن بحرام میکند

پس گاه است که از کلام او یقین از برای او حاصل میشود بلکه گاه است که اطمینانی که از برای از غاء آنکلام از عالم بهم میرسد حصول ما فرقها برای او بسیار بیجواند وجوه دلالت او را بیان نکند اما آنچه از برای علما بدلیل حاصل میشود بهر حال ما دلیل اجمالی در باب حقیت مذهب شیعه و بطلان مذهب اهل سنت بیان کنیم و بعد از آن بتفصیل آنچه مناسب باشد مذکور خواهم کرد و آن اینست که علی ای تقدیر امامی که ضرور است باشد خواه بر مذهب سنی و خواه بر مذهب شیعه پس هرگاه یکی از این دو مذهب که باطل شد باید آن دیگری صحیح باشد و ما میگوییم که ثبوت دعوی امامت یا باید بخبر دادن خدا و رسول باشد یا باظهار معجزه باشد یا آنکه کسی که دعوی امامت میکند افضل از همه مردم باشد یا از انهائی که مردم یکی از انها را امام میدانند و در حق ایشان دعوی امامت میکنند و سنیان میگویند که امامت به بیعت حاصل میشود و بآنکه مردم جمع شوند و یکی را اختیار کنند و امام کنند و این کار از رعیت بر می آید خواه باجتماع جمعی از ایشان باشد چنانکه در روز اول جماعتی از اصحاب جنازه پیغمبر صلی الله علیه و آله را در میان گذاشتند و جناب علی بن ابی طالب مشغول غسل و کفن آنحضرت شد و آن جماعت رفتند و در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و تدبیر چنان دیدند که خلافت را از برای ابوبکر قرار بدهند و بعد از آن ابوبکر بتنهایی وصیت کرد که خلافت از عمر باشد و بعد از آن عمر بنای شوری را گذاشت که در میان شش نفر مشورت را انداخت بنحوی که فایده آن این باشد که عثمان خلیفه شود چنانکه بعد بیان خواهیم کرد و باین خلافت عثمان ثابت شود اگر سنیان گویند که ما خبر دادن خدا و رسول را قبول نداریم یا افضلیت و معجزه علی بن ابی طالب را قبول نداریم با وجود اینکه از مثل آنکار بعوشی آفتابست پس با ایشان میگوییم که کدام دلیل دلالت میکند از عقل و نقل

بیشتر است

که با جماع رای جماعتی از ارباب غرض که نه معصوم باشند و نه علم باطن
مردم داشته باشند و نه علم بمصلحت حال خلایق داشته باشند چنان
مرتبه بزرگی از برای هر بی سروپایی ثابت کنند و همین که رای ایشان بر چیزی
قرار گرفت باید متابعت ایشان کرد هر چند مثل معاویه و یزید باشد
که معاویه با وجود ناخوشیهای نسبی و ذاتی چه زحمتهای مدید از
کردن نسبت علی بن ابی طالب ع در منبرها و آن فتنه و فسادها از او سر زد
و برروی امام زمان تیغ کشید و با او محاربه کرد و یزید با وجود
ناخوشیهای نسبی و ذاتی و افعال شنیعه از شرب خمر و غیره راضی شد
بقتل حسین بن علی جگرگوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله و هر که
مخالفت ایشان کند باید کشت هر چند مخالفت کننده از مثل علی بن ابی
طالب علیه السلام باشد و همین طریقه بود که متمادی شد و طول کشید و همه
خلفای بنی امیه و بنی عباس که اکثر ایشان بفسوق ظاهره و کفر باطنی
مشهور و معروف بودند و بهمین اجماع امامت از برای چنین اشخاصی
ثابت میشد آیا کدام عقل تجویز میکند که ناموس الهی و اسرار ربانی
و حقایق فرقانی که بیان آن منصب محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب باشد
الحال حافظ و موسس و بانی آن مثل معویه و یزید و امثال ایشان باشد
چون از دو نفری که در اول این جامه پوشیدند در وقتی که اختیار این
امر کردند که هنوز انوار محمدی صلی الله علیه و آله در میان بود و هنوز
اساس خلافت معصوم بر جبریه قرار نگرفته بود ناچار ایشان در
لباس زهد و سالوسی و طاعت و عبادت ترویج دنیا میدادند و همین
که این طریقه مستمر شد و مردم چون اغلب ایشان تابع دنیا بودند و
تابع هر کس که دیده دنیا را بروی ایشان باز میکند می باشند در پاشیدن
این اساس باطل کوشیدند تا اینکه عثمان از حد تجاوز کرده در دنیاپرستی را
بروی مردم بیشتر گشود و آهسته آهسته آنهایی که دعوی خلافت

میکردند

میکردند علی رؤس الاشهاد فسوق وظلم وتعدی مضایقه نمیکردند
وراضی بقتل ائمه طاهرین میشدند وبعضی ایشان اظهار عداوت
ایشان میکردند بلکه از بعضی کفر هم ظاهر میشد چنانکه از متوکل عباسی
ملعون اظهار عداوت سیدة النساء میکرد وبقرآن مجید استخفاف
کرد وهم چنین تا امروز هم بناء پادشاهی ایشان بر اجماع وبیعت
همه کرا پادشاه کردند اورا واجب الاطاعه میدانند اینها که میگوئیم
شواهد چند است از برای سوالی اینمعنی که کار بزرگی چنینی که
ثانی مرتبه نبوت است هرگاه بدست مردم بگذاری کار اینها کشد آخر
باینجاها میرسد واینها همه شبه آن است که امام جماعت جایز میدانند
که فاسق وفاجر باشد ومیگویند که جایز است نماز در عقب هر بر وفاجر
اگر سنیان گویند که ما دلیل داریم براینکه بیعت خوب است وباجماع که
مردم میتوان چیزی ثابت کرد بجهت اینکه اجماع است واجماع حجت است
ومراد از اجماع این است که همه علمای امت محمد صلی الله علیه واله
مجتمع شوند بر چیزی هرگاه چنین شد پس از حق وصواب است گوئیم
که چه دلیل هست بر حجیت اجماع وحال آنکه سنیان در کتابهای
خود که در اصول فقه نوشته اند اختلاف عظیم دارند در اجماع حجت
هست یا نه ودر اینکه آیا ممکن است که همه امت جمع شوند بر چیزی یا نه
وآیا هیچ چیزی متحقق شده است در عالم یا نه وانهائی که قایل شده اند به
تحقق وحجیت بعد از آن خلاف کرده اند که اجماع از چه جهت حجت است
ودلیل بر حجیت از چه چیز است بعضی میگویند عقل دلالت میکند که
حجت است واین جماعت نمیشود که همه بر باطل جمع شوند وبعضی میگویند
که آیه قرآن دلالت میکند وبعضی دیگر گفته اند که آیه دلالت ندارد بلکه
حدیثی از پیغمبر وارد شده است که امت من جمع نمیکنند بر غلط ودائم
بر سهو وبعضی دیگر میشنند دو را بر دعویها هر که بچشم انصاف در این کتابها

نظر کنند میدانند که هیچکدام از اینها اگر گفته اند لا للنبی بر مطلب ایشان
ندارد و بعد از تسلیم همه این مقدمات میگوئیم که کجا بود اجماع و کجا
بود جمع شدن جمیع علمای امت آیا جناب علی بن ابی طالب ع از علمای
امت نبود و یا حسنین و سلمان و اباذر و مقداد و غیر اینها مثل سعد بن
عباده و غیر او از بزرگان اوس و خزرج داخل علمای امت نبودند چگونه
شد که در این وقت علمای امت منحصر شد بمعدودی قلیلی از ارباب
غرض و با این مقصد عالی ثابت شد هر کدام که دعوی این میکنند
که این جماعت حاضر بودند با وجودی که انکار بدیهی کرده اند بمحض دعوی
مطلب ایشان ثابت نمیشود خلاصه اینکه دانستن مسایل دین با همه
وفور و اشکال و اغلاق و موافقت مصالح عامه مسلمین است در
سیاست و ریاست در جمیع آفاق و ترویج امور دین و دنیای اهل عالم با
بکسی محول باشد که امین باشد و محفوظ باشد از خطا و جهل و نادان
نباشد بحکمی از احکام و چنین و چنین کسی را بغیر خدا و پیغمبر نمیشناسد
و تعیین نمیتوان کرد اگر سنیان بگویند که ما قبول نداریم که خدا و
پیغمبر تعیین کرده کسی را هم که شما میگوئید بر شما است که اثبات کنید
گوئیم اولا قابلیت و امامت امام فی الجمله مسلم شما هست و ما هر دو
بر حقیقت او قایل هستیم شما دعوی زیادتی میکنید بر شما است که
اثبات کنید نه بر ما و چون گفتیم که بالضروره امامی باید باشد پس هر گاه
مذهب شما بی اساس و بی دلیل ماند پس ناچار مذهب ما برجا ماند و اگر
سنیان از روی استبعاد بگویند که چون مذهب شما باید بخبر دادن
خدا و پیغمبر ثابت شود چون میتوان دانست که خدا و پیغمبر خبر داده باشند
باینکه خلیفه بعد از رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است
و با وجود همه صحابه کبار و عالی مقدار که جان و مال و اولاد خود را در راه	این همه
رسول خدا نثار میکردند و شب و روز در خدمت او جان فشانی میکردند

در بیعت

وبطاعت عبد کنند خدا و رسول او میکنند اینها با وجود اینکه شنیده باشند
از پیغمبر خود که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه خلیفه بلا فاصله است
بالمرة بمحض فوت آنجناب همه از دین بر گردند و صریحاً مخالفت او بکنند
و دیگری را از برای این امر اختیار کنند هیچ عقلی این را قبول نمیکند ما در
جواب میگوییم که هیچ استبعاد ممکن در این زمانی که قوت و شوکت
اسلام بیشتر از آن وقت و اسلام عالم را فرو گرفته است امتحان کن و
ببین هر گاه عالمی فاضلی ورعی کاملی ظاهر شود و مردم را دعوت
بدین و هدایت و ارشاد کند بر سر او جمعیت میشود و پیروان
او کم کم بیشتر ند یا شخص منقلبی بیدینی مباحی مذهبی خروج
کند و مال مردم را از برای قشون و تابعان خود مباح کند و اینها را بقتل
و غارت رخصت دهد و در انتفاع دنیوی را بر روی ایشان بگشاید
یقین بدان که تبعه او اکثر مردم خواهند و تبعه این قلیلی و این قلیل هم
اغلب از برای امور دنیای خود در دور آن عالم میگردند یک پاره
بطمع اینکه واسطه اخذ خمس و زکوة شود یک پاره بجهت اینکه
دعواهای مالی و مرافعه‌های دنیائی ایشان را طی کند و یک پاره بجهت
اینکه در نزد امرا و سلاطین واسطه قضای حوائج ایشان شود و یک پاره
میخواهند بجهت امور دنیا استخاره بکنند و یک پاره میخواهند از او اخذ
علم بکنند که پیشوا و مقتدا شوند و ریاست پناه باشند کسی که گرد آن
عالم را محض از برای خدا و اطاعت در دین خواهد وجود او چون کبریت
احمر خواهد بود چه کنند مردمی که همت ایشان مصروف دنیا پرستی است
با علی بن ابی طالب که عقیل برادرش را از بیت المال آن قدر نمیداد که
شکمش سیر شود و اطفال او از گرسنگی در ضعف و بیحالی بودند و
با وجود این عقیل خواست از راه خوش آمد آنجناب را ضیافت کند که
شاید جلب قلب آنحضرت بکند که باو چیزی بیشتر بدهد چند روزی

از قوت ایمان قلیلی واکو رفت که بکروید انحضرت را ضیافت کرد انحضرت
از او پرسیدند یا عقیل این را انجا اوردی عرض کرد که از خود عیال
واکو فتم که او را ضیافت کنم پس انحضرت تبسم نمودند که معلوم است که
تو بکمتر از اینکه بتو میدادم میتوانی کذرانید پس از این زیادتیرا بایی
بسایر مسلمانان داد چرا پیروی مثل عثمانی نکنند که بچهار نفر از اولاد
خود چهارصد هزار اشرفی داد و دیکر اینکه چرا از این امر استبعاد
میکنند و حال انکه اعظم از این در بنی اسرائیل واقع شد و از قبول
دارند و ان حکایت موسی و هرون و سامری و کوساله پرستی است
پس چنانکه پیغمبر ما صلی الله علیه و اله محنت در راه امت کشیده بود
وانها را براه اورده بود موسی هم ان محنتها را کشید تا بنی اسرائیل را
از قوم فرعون خلاص کرد و رفت بکوه طور که توریة را بیاورد و هرون
برادرش را خلیفه کرد و وعده کرد که چهل روز برکردد و موسی که رفت
سامری از طلا و نقره بعنوان کوساله ساخت و کفی از خاک قدم اسب
جبرئیل که بنظر او امده بود و برداشته بود بدهان کوساله پاشید
باشید و کوساله صدا کرد و بنی اسرائیل را کفت که این کوساله خدای شما
و خدای موسی است پس کوساله پرست شدند و هرچند هرون سعی کرد کار او
بجائی نرسید موسی بعد چهل روز که برکشت قوم خود را کوساله پرست
۲ دید اهل عبرت و انصاف بکویند که این حکایت بعیدتر است یا حکایت
موسی رفت که بعد چهل روز بر کردد و پیغمبر ما از دنیا رفت که دیکر
وعده کاه قیامت است و سامری کوساله را برپا کرد و نزدیک بهمه
کوساله را کردن کفت خدا است و مردم اطاعت او کردند و در اینجا عمر ابو بکر را
بر منبر نشاند و کفت این خلیفه رسول خدا است با ملم بودن ابو بکر
قایل شدن امت پیغمبر استبعادش بیشتر است یا قایل بودن که کوساله
از برای امت موسی و نظیر این استبعاد است شبهه دیکر اینان

سیر ۱۹۴

همه بجز هشتاد و کوساله پرست شدند

۹

که اگر حق در اول دفعه با علی بن ابی طالب ع بود او خلیفه بود پس بایست
دعوی حق خود بکند و با ان شجاعت و قوة ابتی که با رسول خدا صلی
الله علیه و اله داشت هیچ نگفت و تقاعد کرد و در اخر که نوبت
بامامت او رسید قتال و کشتار بسیار کرد و حق خود را بر جا
کرد پس معلوم است که در اول حق نداشت و جواب این از افتاب
روشن تر است و همین شبهه را در زمان امیر المؤمنین علیه السلام
اهل کوفه کردند و انحضرت جواب شافی فرمود و تفصیل جواب
ان در این مقام بطول می انجامد مختصری اینکه میگوییم که انحضرت
گفتگو فرمودند بجائی نرسید و بجهت انکه خوف میکرد که بجهت
قلت اعوان و کمی مسلمانان و کثرت منافقان بنحوی نشود که اسم
اسلام هم از میان برود و جائیکه رسول خدا صلی الله علیه و اله با ان
تسلط و پادشاهی با منافقان مدارا راه میرفت تا اینکه بتدبیر
تقویت اسلام کند امیر المؤمنین ع بتنهائی بالا لازم تر است که مدارا
کند و شکی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و اله افضل بود از
امیر المؤمنین ع و در اول امر تنها در کمال ذلت میگذرانید حتی
اینکه قصد قتل او کردند و فرار کرد و بغار مخفی شد و انواع اذیت
و اهانت کشیده بتدریج جمعی مسلمان بهم رسانیدند بعد از ان اکثر
مسلمانان هم منافق بودند و دائم از دست ایشان در محنت بود و
در ان وقت هم قرب الهی را داشت و هم استجابت دعا را داشت
و امیر المؤمنین هم ان را داشت و با زبان نهج سلونی میکرد هرگاه فرمان
الهی این باشد که در اول کار بهمه انها و فتح محمدی نا رشود تا وقتی که
ناهر بهم رسد نه پیغمبر میتواند مخالفت خدا کرد و نه وصی پیغمبر و
حکمت الهی ان قرار گرفته که دین بحجة و بینه و دلائل با فتنه شود
نه بزور و شمشیر بلی در وقتی که فی الجمله قوتی دین بهم رسید او

شمشیر بر مخالفین و معاندین گذاشتن بفرمان الهی ضرر ندارد و دیگر

اینکه این شیوه اختصاص بآن جناب نداشت پیغمبران اولوا العزم

خدا همیشه خائف و ترسان بودند چنانکه معلوم است از حال

نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و آیات قران در همه صحیح است پس

او صیای پیغمبران عجب نیست که خائف باشند بلکه باید عبرت

گرفت از آنکه فرعون و نمرود دعوی خدائی کردند و جناب اقدس

الهی مدتهای ایشان را مهلت داد هر گاه حکمت مقتضا

مدارا باشد با خدا چه بحث میتوان کرد دیگر شواهد از برای

بطلان طریقه ایشان بسیار است که این جا جای بیان آنها نیست

از جمله مثل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع که امام چهارم ایشان است

هر گاه معاویه و عایشه و طلحه و زبیر با او جنگ کنند و قتال کنند

و معاویه در مدت مدید امر بلعن و سب انحضرت بکند بجز این که

بگویند که معاویه اجتهاد کرده بود خطا کرد اما معذور است و عایشه

هم توبه کرد که خود را راضی کنند و این قبایح را پامال کنند چرا هر گاه

اعاظم علمای امامیه اجتهاد بکنند که سب شیخین میتوان ایشان

در این خطا معذور نباشند و واجب القتل باشند آیا علی بن ابی

طالب ع کمتر از ابو بکر و عمر است یا معاویه از جمیع علمای امامیه اعظم

است اگر دعوی میکنند که معاویه مرد صالحی بود در اجتهاد خود

کوتاهی نکرد و از راه عصبیت و عداوت و حمیت نبود پس ما همین

دعوی را در حق علمای خود میکنیم اگر تو آنها را قبول نداری ما هم

از تو را قبول نداریم شاهد دیگر اینکه محمد بن ابی بکر با وجودی

که برادر عایشه است که افضل زنان پیغمبر است در مذهب ایشان

خال المؤمنین نیست و معاویه که برادر ام حبیبه است باید

خال المؤمنین باشد و امری که باعث این باشد بغیر اینکه محمد بن ابی بکر

از محبان

انجناب علی بن ابی طالب بود و معاویه از دشمنان او چیزی دیگر نیست
و اما تفصیل بعضی از انچه نزدیک بفهم عوام باشد در اثبات امامت
ائمه هدی علیهم السلام و ابطال امامت خلفای جور پس در ضمن
چند مطلب میشود [illegible] در امامت جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است
علیه السلام و ان ثابت میشود باینکه انجناب افضل بود از ان سه نفر و از
جمیع امت پیغمبر صلی الله علیه و اله یعنی بنهم کمالات افزون بود
و از سبب مرتبه قرب او در نزد حق تعالی بیشتر بود پس او اولی است
بتقدیم بجهت انکه عقل حکم صریح میکند که مفضول بر فاضل ترجیح تقدیم
و هیچ عاقلی تجویز نمیکند که کسی که اعلم از همه کس و عمل بعلم خود
از همه کس بیشتر کند او باید متابعت کند نادانتر از خودی که بهمه
علم خود عمل نمیکند چنانکه صریح ایه قران هم دلالت بر این دارد و اما
بیان افضلیت امیر المؤمنین پس باینست که جمیع علمای اسلام از علمای
فقه و حدیث و تفسیر و کلام و عربیت و غیر ان همه سلسله خود را
در استفاده میرسانند بانجناب و هر که اندک تاملی در خطبه ها و دعا میکند
که از انجناب نقل شده نظر میکند میداند که مرتبه علم او چه بوده
حتی فصحا و بلغا گفته اند کلام او فوق کلام مخلوق است و دون کلام خالق
هم از حیثیت بلاغت و فصاحت و هم از حیثیت اشتمال ان بر علوم
غریبه و حکمتهای دقیقه و فنون علم انجناب و مزایای دیگر انجناب
باعث این شد که جمعی قایل بخدائی او شدند و الحال در عالم این جماعت
بسیارند و دیگر افضلیت او از حیثیات دیگر هم مثل افتاب روشن است
بجهت انکه جهاد در راه خدا از همه کس بیشتر کرد و قوت دین پیغمبر صلی
الله علیه و اله از شمشیر انجناب حاصل شد و کوشش همه مسلمانان و کافران
انجناب از او سر زد در جنگ بدر و احد و خیبر و حنین و جنگ خندق
و کشتن عمرو بن عبدود که هیچکس برابر او نمی نشد از مسلمانان

بغیر علی بن ابی طالب واگر ان جناب او را نمیکشت و باعث زوال دین
میشد و از این جهة بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ضربت علی در
روز خندق بهتر است از عبادت تمام جن و انس و شبهه نیست
که مجاهد در راه خدا افضل است از غیر مجاهد و از کسی که جهاد او
کمتر باشد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید مکرر بان اشاره کرده و
شبهه نیست که شجاعت و جوانمردی هم در اصل امامت در کار
است باید امام و خلیفه صاحب دل و شجاع باشد میخواهی تجربه کن
و ببین همین که سردار قشون بی جرات است که اگر صد هزار دست
داشتن در میان قشون باشد همین که سردار خوف کرد یا اندکی پا
پس کشید قشون متفرق میشود بعکس این که هرگاه سردار دل آور و
شجاع باشد و شکی نیست که آن جناب از جمیع امت و از خلفای ثلثه
اشجع بود پس هرگاه با وجود اشجع بودن این عمل مجاهده و محاربات
عظیمه را هم کرده باشد پس او اولی خواهد بود باین مرتبه و هم چنین
آنجناب دیگر مرتبه زهد و بی اعتنائی او بدنیا چنان بود که هیچ کس در زهد شبیه
او نبود هرگز در دنیا چیزی سیر نخورد و نان جو خشک نبیخته نان ازاو د
خورش خوراک او بود و همیشه جامه او وصله دار که گاهی بلیف خرما وصله
میکرد و گاهی بپوست و شبهه این نیست که مؤمن و مسلمان را دشمنی
از لذات فانیه دنیا کشنده تر نیست و هر که بجهنم میرود از برای
ابتلای بان میرود و امام و خلیفه دایم باید مردم را از انها منع کنند
و کسی که خود مشغول باشد و دوری از چیزی نکند دیگری را منع
نمیتواند کند پس چون امام باید مردم را وادارد بهمه مرتبهای
کمالی که حاصل میشود از زهد دنیا پس باید خود هم در همه این مرتبها
کامل باشد و هر چند زهد او بیشتر باشد استحقاق او از برای امر
و نهی بیشتر خواهد بود و هم چنین عمل و عبادت آن جناب از همه

بیشتر بود و حکایت کثرت عبادت و وفور تضرع و گریه و زاری
و مناجات و حضور دل و جان او در ساحت قرب الهی واضح‌تر از
آن است که بیان کنیم پیشانی آن حضرت مثل زانوی شتر شده بود
از وفور سجده و مکرر آن حضرت در مناجات و گریه و زاری غش
میکرد و بیخود میشد در حال نماز چنان متوجه جانب محبوب
حقیقی بود که از خود خبر نداشت که پیکان تیر را از پای مبارکش
میکشیدند و خبر نمیشد و دیگر سخاوت و جود و حلم و بردباری
و سایر کمالات جسمانی و روحانی و قرب او بجناب رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و بزرگی نسب و اختصاصی که با رسول صلی الله
علیه و آله داشت آنها همه غنی از بیان است و این مراتب برای هیچیک
از خلفا و سایر امت نبود و با وجود جامعیت این کمالات نافع به خلایق
و قرب بدرگاه خالق میشود از همه جهت افضل است از غیر خود
و با وجود اینها چگونه تواند شد که کسی که در اغلب مسایل دینیه حیران
و سرگردان و در هر جهادی اگر علمی بدست او بدهند خائف و گریزان
باشد و این فضایل و مزایا هیچیک از برای او حاصل نباشد او را خدا
امام کند و پیش دارد و این را بگوید تابع او باش و مطیع و فرمان بردار
او باید شد و این نیست مگر ظلم و قبیح و این خود بر خدا روا نیست
و علاوه بر این هرگاه صاحب فسوق و قبایح واضحه باشد دیگر
حال چون خواهد بود چنانکه معروف و معلوم است از حال ابوبکر
که غصب فدک کرد از فاطمه زهرا صلوات الله علیها و با وجود آنکه
در دست آن حضرت بود و در تصرف او بود از او شاهد خواست و بعد از
آنکه شاهدی گواه گذرانید مثل علی بن ابی طالب و مثل ام ایمن و مدعی مثل
فاطمه زهرا که آیه عصمت و طهارت در شان ایشان نازل شده باشد
رد کند که دو شاهد مرد میخواهم و حدیثی وضع کند که پیغمبر صلی الله علیه

واله فرموده است که ما گروه پیغمبران چیزی بمیراث نمیگذاریم آنچه از ما
بماند خیرات است و این حدیث بی اصل و دروغ است و منافی آیات قرآن است
و با وجود این علمای ایشان متمسک میشوند در دفن کردن ابوبکر و عمر
در حجرهٔ رسول خدا صلی الله علیه و اله با آنکه حجره بحق الارث رسیده
بود بعایشه و حفصه باذن ایشان دفن کردند و بعضی میگویند حجره
عایشه بود و بطلانش از ایشان شاهدی دیگر هم در این باب بخواه
و بعد از آنکه جناب فاطمه زهرا و جناب علی بن ابی طالب صلوات الله
علیهما بحجتهای وافیه اثبات حق خود کردند و ابوبکر کاغذی
نوشت که فدک را بفاطمه رد کنند عمر مطلع شد و کاغذ را از دست
فاطمه گرفت و پاره کرد و او را آزار کرد و حال آنکه پیغمبر صلی الله
علیه و اله فرموده است که هر که فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است
و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و بدعتهائی که در دین
کردند و ستمهائی که بدختر سید المرسلین صلی الله علیه و اله کردند
زیاده از آن است که در کتابها نوشته شود و ناخوشترین ظلمها و
اولین تیغ کینی که بر دین مبین کشیده شد حکایت منع عمر بود از بردن
دوات و قلم را در وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رحلت
میفرمودند که علمای معتمد سنیان مثل بخاری و مسلم نقل کرده اند
و سنیان سخن ایشان را در صحت مثل قرآن میدانند در وقتی که آزار
آنحضرت شدت کرد فرمود که بیاورید شانه گوسفندی که برای شما
نامه بنویسم عمر گفت ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله یعنی این مرد
هذیان میگوید از شدت آزار بس است ما را کتاب خدا و این معلوم است
که در آنوقت تنگ در یکیک از جمیع مسایل دین و وصایای مفصله را
نمیخواست بنویسند بلکه امر مجمل بود که بود اشتن جمیع محتاج الیه امت
و آن نیست بغیر وصیت خلافت و اینهم بجهت آن بود که چون نصوص و

احتیاجند

نشست

واخباری که در حال حیوة بان خبر داده بود بخلافت امیرالمؤمنین ع میدا
که ان را نشنیده بود انکار نکرده و بزبان میتوانند انکار کرد خواست که چیز
موجودی در میان ایشان باشد که انکار نتوانند کرد و این مرد خویش خود
مانع ان شد و رسول خدا را که بصریح قران هرچه میگوید وحی است
نسبت بهذیان داد و اولیای دنیا نیز گفته که این مرد هذیان میگوید
و نسبت خطا باو داد و گفت کتاب خدا ما را بس است پس خود را اعلم
دانست از پیغمبر و با وجود این نمیدانم چرا خود از همه سعی کردند
نصب خلیفه و چرا ابوبکر وصیت کرد که عمر خلیفه باشد و چرا عمر
امر بشوری کرد که کتاب خدا در میان بود و با وجود این همه نمیدانم
از کتاب خدا چه چیزی می فهمد کسی که چیزی نمیفهمد انهایی که
بسیار رجحان کرده اند از کتاب خدا هزار حکم نمی فهمیده اند مسایل
دین در هر فنی صد هزار بیشتر است و روز بروز زیاد میشود و این مرد
صریح حکم خدا و پیغمبر را تغییر داد و متعه زن و متعه حج حرام کرد
و حی علی خیر العمل را از اذان ساقط کرد و از جمله کارهای او ان بود
که در وقت مردن امر بشوری کرد و حاصل ان این است که در وقت مردن
مشورت خلافت را میان شش کس انداخت امیرالمؤمنین علیه السلام و
عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و گفت
که اگر همه بر یکی اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف
بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند و سه نفر یک کس را اختیار
کنند و سه نفر دیگر کسی دیگر را از ان سه نفری که عبد الرحمن در میان
انها است اختیار کنند و اگر ان سه نفر دیگر اتفاق نکنند همه را بکشند و
بعد از انکه این بنا را گذاشت و از خانه بیرون امدند حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد چه انکه عبد الرحمن
پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن و دانست که این سه نفر

از هم جدا نمیشوند نهایتش آن است که طلحه و زبیر با من باشند لیکن چون
عبد الرحمن در آن طرف است باید که یا من کشته شوم یا با یکی از اینها بیعت
کنم و آخر چنان شد و آنچه علما در مطاعن ابوبکر نوشته‌اند و از کتابهای — و عمر
سنیان نقل کرده‌اند که خود اقرار بآن داشته‌اند بیش از آن است که در این اوراق
احصا توان کرد با همین اکتفا کردیم و اما عثمان چون از حد و اندازه خلافت و
ظاهری بیرون رفت و علانیه دنیاپرستی اظهار می‌نمود ابتدا کرد و جمعی از صحابه
عالی مقدار را اذیت کرد و مثل اباذری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را
از اهل بیت شمرده و گفته است که آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین غبار آلود
بر نداشته کسی را راستگوتر از اباذر او را بانواع اهانت و اذیت کرد و از
مدینه اخراج کرد و عبد الله بن مسعود را آنقدر زد که از آن آزار مرد از
برای اینکه میخواست مصحف او را بگیرد و تغییر دهد و او راضی نمیشد و
آخر گرفت و مصحف او را سوزانید یا در آب جوشانید و عمار یاسر را که از جمله
اعاظم و در مرتبه سلمان و اباذر بود و احادیث که در مدح او از رسول خدا
صلی الله علیه و آله بسیار است آنقدر زد که او را فتق بهم رسانید و
جمعی از فساق و شاربین خمر را والی میکرد و در اطراف میفرستاد و
بسبب کثرت فساد و ظلم بر او شوریدند تا امر بجائی رسید که او را بمذلت
و خواری کشتند و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع بقتل او راضی بود
و سه روز نعش او را گذاشتند و دفن نکردند این همه اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه و آله او را باین حالت گذاشتن نبود مگر از جهت عدم قابلیت
بتجهیز و تکفین و استحقاق خذلان و اگر بی شبهه بعد از قتل
عثمان بیعت بعلی بن ابی طالب ع کردند و آنحضرت خلیفه باستقلال
شد و ظاهر چنانکه دنیا ملتزم بود و با وجود این مسامحه کردن او
در کار عثمان از چه راه میتواند بود الا آنکه بجهت کفر و مستحق این بود و
... است که سنیان از استبعادی که برای خلافت امیر المؤمنین ع میکرد

که

که چگونه میشود که صحابه کبار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با آن همه
جان بازی در راه او بمجرد اینکه حضرت از دنیا رفت همه مرتد شدند و
میدانستند که علی بن ابی طالب امام است و با وجود این چشم پوشیدند
اینجا اگر کسی با اینها بگوید که چه گونه میشود که عثمان با آن خوبی که امام زمان
و صحابه هم دوست و مطیع او بودند و او را امام حق میدانستند پس
چگونه شد که همه اینها مجتمع شدند بر خذلان او و هیچ یك متوجه دفن و
کفن او نشدند تا بعد سه روز بعضی از محبان او او را بردند و در
مقبره یهودان دفن کردند [redacted] و از جمله احادیثی که دلالت
میکند بر امامت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه نه غیر او ما اکتفا
بذکر یك حدیث میکنیم تا این رساله خالی از احادیث نباشد و آن
حدیث غدیر خم است که بتواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است
و سنیان او را بحد تواتر نقل کرده اند بلکه این حکایت از بابت
وجود مکه و مدینه است و انکار آن بغیر معاندی که بالمره چشم
از واضحات بپوشند نمیتواند کرد و بعضی سنیان آن را از
صد و بیست نفر از صحابه نقل کرده اند و بعضی بصد و پنج طریق
روایت کرده اند و بعضی بهفتاد و پنج طریق و بعضی از اینها
بیشتر هم نقل کرده اند و بهر تقدیر منکر اصل حدیث در میان
اینها نادر است بلکه بعضی اشکال در دلالت آن کرده اند و حاصل
آن واقعه این است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد
از مراجعت از حجة الوداع بموضعی خاصی که آنرا وادی غدیر خم
میگویند رسید و جمعیت بسیاری همراه ایشان بود در وقت
ظهر در عین شدت گرما امر فرمودند که مردم توقف نمایند و منبری از برای
آنحضرت تعبیه کردند و آنحضرت بالا رفتند و بعد از حمد و ثنا و
انشاء خطبه فرمودند ای گروه مردم آیا من نیستم اولی بشما از نفسهای شما

شما و اختیار شما بیش از شما هم گفتند بلی پس آنحضرت فرمود من
کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه یعنی پس
هر کس من مولای او بودم پس علی مولای اوست خداوندا دوست
دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار کسی که او را دشمن دارد
و مولا در کلام عرب بمعنی بسیار دارد که هیچیک در این مقام مناسب
نیست بغیر اولی بتصرف بودن و صاحب اختیار بودن و بعضی
سنیان از راه ناچاری در اینجا میگویند که یکی از معنیهای
مولا ناصر و یکی محب است و ناصر بمعنی یاور و محب بمعنی دوست است
و چه میشود که مراد از مولی در اینجا یکی از این دو معنی باشد
و هر کس چشم بینا و دل با انصاف داشته باشد بیداند که چنین
وقتی در چنین گرمائی مثل رسول خدا بزرگی قافله کذائی را که
کثرت او از حد متجاوز باشد بجهت چنین امری جزئی فرود نمی
آورد که ای مردم هر که من یار اویم علی یار اوست بلکه اگر غرض که بگوید
این بود که باید علی یاری بکند بایست این وصیت را با او تنها
بکند و اعلام همه مردم در کار نبود و اگر از برای جلب قلوب بود
نسبت بآنجناب پس آنهم دلالت بر این دارد که میخواست که
همه مردم متابع او باشند با وجود آنکه پادشاه زمان یاری هر
کس را میتواند بکند اما یکنفر رعیت تنهائی چگونه میتواند
منصب شاهی را در یاری مردم همگی داشته باشد پس این هم
دلیل این است که غرض خلافت است که او هم در این معنی جانشین
و ولی امر باشد و هم چنین اظهار این معنی که هر کس من دوست اویم
علی دوست اوست این معنی هم رونق این اساس بود و فایده چندان
بر این مترتب نبود و از امور دینی هم از این بود و فرود آمدن در
این وقت با این مشقت بجهت این مناسب نبود با وجود آنکه از

سایر

سایر ایات قران مستفاد میشد چنانکه فرموده المؤمنون بعضهم
اولیاء بعض یعنی مؤمنها بعض ایشان دوست بعض دیکرند دیکر این
هنکام چه ضرور بود واکر بکویند که از برای جلب قلوب مردم
ومایل کردن انها با نجناب بود پس این نیز بخا هد بود مکر از برای
متابعت او در اوامر ونواهی که معنی خلافت است با وجود انکه
اول حدیث فریاد میکند باینکه مراد همان اولویت وصاحب اختیاری
استکه از برای جناب رسول خدا صلی الله علیه واله بود نه
غیر ان **باب سیم امامی** در حقیت امامت سایر ائمه اثنی عشر
اول انیکه ما باطل کردیم مذهب اهل سنت را که اعظم فرق اهل
اسلام است ودلیلی بر حقیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و
اله امام باشند وچون البته باید دینی در میان باشد یکی
منحصر شد در مذهب امامیه ودیکر کفتیم که باید در هر عصری
امامی باشد وشرط است در امام اینکه معصوم باشد وباتفاق
کل در عصر هیچ یک از ائمه معصومین دیکری نبوده پس باید پس
باید که ایشان امام باشند که امامیه بعصمت ایشان قایلند
ودیکر اینکه سنیان در کتابهای معتبره خود احادیث بسیار
نقل کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه واله اینکه امامان
بعد از من دوازده نفرند وهمه از قریش اند ودر بعضی از
حدیثهای ایشان این است که خلافت قریش باقیست تا روز
قیامت وبا این عدد وشرایط وترتیب هیچ کس قایل نشده بغیر
امامیه پس از احادیث همه دلیل ایشانند ودیکر سنیان
در اخبار بسیار نقل کرده اند رسول خدا صلی الله علیه واله
که فرموده است که انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی
اهل بیتی یعنی من میکذارم میان شما دو چیز بزرک کتاب خدا وعترت

سایر ادیان و مذاهب نیست
و مذهب فرقه امامیه نیست
که معتقد دوازده امام

من اهل بیتی من ودر بعضی انها فرموده که انی تارک فیکم ما ان تمسکتم
به لن تضلوا ابدا کتاب الله وعترتی یعنی من میگذارم میان شما
چیزی را که اگر بآن بچسبند هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا وعترت
من واین حدیث را همه سنیان قبول دارند وبر فرض قبول ان وتسلیم
اینکه این را پیغمبر خدا صلی الله علیه واله فرموده است پس باید
پیغمبر صلی الله علیه واله دروغگو باشد یا عترت واهل بیت
او کسی دیگر باشد غیر ائمه طاهرین یا باید مراد ائمه طاهرین علیهم
السلام باشد وسنیان پیغمبر را دروغگو نمیدانند واز عترت
وذریه آنحضرت از جمله سادات واولاد آنحضرت کسی را واجب
الاطاعه نمیدانند که بگویند مراد انها است پس منحصر شد در
اینکه مراد ائمه طاهرین باشند ودیگر اینکه ما گفتیم که باید امام
افضل از غیر باشد وشکی نیست در اینکه در هر عصری از اعصار
ائمه ما ایشان افضل بودند از جماعتی که دعوی امامت میکردند چنانکه
حسنین علیهما السلام بالیقین افضل از معاویه ویزید بودند
وعلی بن الحسین ع افضل از عبد الملک مروان وهم چنین سایر
خلفای بنی امیه وبنی عباس در هر زمان که دعوی خلافت کرده
اقرار به افضلیت ایشان داشتند وبتمام عالم هم ظاهر بود واگر ممکن
بود قدحی در فضیلت ایشان البته از خلفائی که در عصر ایشان بودند
بایست حاصل شود خصوصا مثل هرون الرشید ومامون الرشید که دنیا
روی زمین بودند وجمیع علمای روی زمین رعیت انها بودند وبر همه عالم
معلوم است که امثال این خلفا که میخواستند دعوی خلافت پیغمبر صلی الله
علیه واله بکنند بایست خود را آراسته بکمالات ظاهر وباطن نمایند تا عوام
تسخیر قلوب توانند نمود وبعلاوه از بقوت وشمشیر ترویج بکنند
حاصل اینکه تا ممکن بشد ایشان را که در لباس استحقاق وقابلیت خلافت

دعوی کنند اولی بود که چنان کنند تا آنکه بعض زور و شمشیر و جبر
علانیه اختیار کنند پس اگر ممکن میشد چنان پادشاهان مبسوط الید
که قدحی در فضیلت آن بزرگواران بکنند البته بایست ایشان را خفیف
کنند و اظهار عدم قابلیت آنها بکنند و مع هذا چنانکه در ظاهر مطیع
بودند در باطن هم مرید خود بکنند و ملجا نشوند بآنکه آن بزرگواران
را بزهر دادن و غیر آن شهید کنند و خود را رسوای دنیا و آخرت
کنند و با وجود این همه سعیها بسیار کردند چنانکه مامون الرشید
جمیع علمای ممالک را از یهود و نصاری و صابی و غیر آنها جمع
کرد که با جناب علی بن موسی الرضا علیه السلام گفتگو کنند که بلکه قدحی
در آنجناب ظاهر کنند و آنحضرت همه را از کتابها و دینها خودشان
ملزم و ساکت کرد و همچنین سایر خلفا با سایر ائمه طریقه ایشان
این بود و این گفتگوی ما نظیر گفتگوئی است که در معجز بودن
قرآن گفتیم که هرگاه کفار قریش را ممکن میشد که یک سوره کوچکی
مثل سورهای قرآن بیاورند می آوردند و پیغمبر خدا صلی الله علیه را ملزم میکردند
و محتاج نمیشدند بآن همه جنگ و جدال و قتل و اسیر و غیر آن و فضائح
کذائیه تا ظاهر شد در زمان هر یک از خلفای جور پایان ندارد
و با وجودی که در دولت ایشان غالبا محبوس و مقهور بودند و
شیعیان جرات نمیکردند که از خدمت ایشان استفاده
کنند بلی در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام که اواخر دولت بنی امیه و اوایل
دولت بنی عباس بود و آنها بیکدیگر گرفتار بودند و جنگ
و جدال داشتند و قلیل زمانی فرصتی از برای شیعیان شد
بجز مثل این دو بزرگوار میرسید کند این همه کتابهای احادیث با غایت

ان در مدت قلیل از آن دو منبع امامت نشر کرد و چهار هزار
نفر از فضلا بخدمت حضرت صادق علیه السلم میرسیدند و چیز
اخذ میکردند و اصحاب آنحضرت بسیار ایشان از آن باب بودند
که افضل ائمه های سنیان بودند چنانکه از احوال ایشان
مشهور و معروف است و مباحثه و گفتگوی ابو حنیفه با مومن طاق
و غیر آنها بسیار است و همیشه علما و قضاة ایشان از اصحاب آنحضرت
استفاده میکردند و دیگر اینکه معجزات بسیار از ائمه اطهار صلوات
الله علیهم در همه عصرها ظاهر شد و سنیان بسیار از آنها ضبط
کرده اند اگر چشم عبرت باشد همین تعزیه و زیارت جناب سید الشهدا
و سایر ائمه معجزه مستمره ایست که تا ابد الدهر که باقیست که
همیشه مردم در تعزیه ایشان چشم گریان و دل بریان
دارند که هر عزیزی از اعزیزتر نباشد از آن کس که بمیرد
منتهای آن تا یک سال ماتم آن باقیست و بعد از آن دل ساکن
میشود و مصیبت آن بزرگواران بعد هزار سال و متجاوز
تازه است که گویا امروز شده است و هرگز کهنه نمیشود و
مقابر پادشاهان و خلفا همه متروک و مهجور و دایم مردم عالم از
اطراف و جوانب ترک اهل و عیال نموده تن بمحنت سفرها و کوهها و دریا
بتشویش قتل و غارت داده سعی قدم ساخته بپابوس ایشان میروند
اگر چشم عبرت باشد همین کافیست و هر کرا فهم و معرفتی باشد و نظر
کند در علومی که از آن بزرگواران نشر کرده از انواع علوم از کلام و فقه
و تفسیر و اخلاق و تواریخ و طب و سایر علوم دینیه یقین میکند که

این

این نیست مگر از جانب خدا و همچنین در ادعیه و مناجاتهائی
که ایشان با بروردکار خود داشتند هر که تامل کند میداند
که معرفت الهی کدامست وطریقه پرستش و مسئلت مطالب و
حقیقت حمد وثنا وتمجید واستغاثه وابتهال وتوبه وانابه
کدام است علی الخصوص در لباس ان لفظهای گران بهاتر
از درج لالی وشیرین تر از عسل مصفی ودلچسب تر از هر
محبوب خوش لقا که در فصاحت وبلاغت اینها کلامی بغیر کلام
الهی برابر نمیتوان اورد خصوص نهج البلاغه وصحیفه سجاد
که مشهور بزبور ال محمد وانجیل اهلبیت است که شبیه است
بکتابهای اسمانی وهمچنین سایر ادعیه ومناجاتهای مثل دعای
کمیل ودعای ابوحمزة ثمالی که در اسحار ماه مبارک رمضان
خوانده میشود وبعد از اینها همه میگوئیم دلیلی که از برای خود
شیعه خوب باشد همان احادیثی که علمای ما در کتابهای خود
ثبت کرده اند که هریک از ائمه وصیت کردند بامامت امام بعد
تا باخر انقدر هست که افاده یقین میکند ومعلوم است که
علمای ورعین وصلحای اتقیا با وجودی که منظور جلب منفعت
انها از این نبود وهمیشه ائمه ایشان خائف وپنهان وخود
شیعیان ترسان وهراسان داعی در نقل وضبط ان احادیث
نبود از برای ایشان بغیر حقایت ودین داری بجهة اینکه اگر
این معنی باعث هلاک دنیای ایشان نمیشد بر نفعی هم باخرت
ایشان نداشت وحال انکه در ضبط انها خطر عظیم بجهة جان
ومال وعرض ایشان بود وبا وجود این انهم اهتمام در ضبط ان
اخبار کردند تا باین حد جمع شد اینهمه قراین راستی وصحت است
در بیان غایب بودن امام دوازدهم جهة این

الحسن و زنده بودن ان بدانکه سنیان در کتابهای خود احادیث بسیار از رسول خدا نقل کرده اند که انحضرت خبر داده از ظهور مهدی و متولد شدن ان و اینکه زمین را پر از عدل و داد میکند بعد از انکه پر از جور و ظلم شده باشد و اینکه اسم انحضرت موافق اسم انجناب است و بعضی از علمای شیعه از صد بنجاه حدیث متجاوز از کتاب سنیان در این باب نقل کرده اند و اما احادیثی که شیعیان در کتابهای خود از امامان خود از بیغمبر خدا صلعم روایت کرده اند بس ان از هزار حدیث هم متجاوز است و بسیار از ان کتابهای قبل از ولادت انجناب تالیف شده که علاوه بر افاده یقین از راه تواتر ان اخبار ان احادیث مقرون باعجاز بجهة اشتمال انها بر اخبار از اینده و وقوع انچه بانها خبر داده اند و ما قطع نظر از این احادیث بعضی از دلایل سابقه نیز در اینجا جاری است مثل اینکه هر زمانی امام میخواهد و باید معصوم باشد و کسی که چنین باشد کسی دعوی وجود انرا نکرده بغیر شیعه در باب انجناب و بعد از بطلان مذهب سنیان دو بود عوی شیعه کسی اقامت دلیلی بر خلاف ان نکرده و البته باید دینی ثابت باشد و هر گاه دین غیر شیعه باطل شد این شیعه همین است و استبعادی که سنیان کرده اند که چگونه میشود که چنین امامی باشد که ولادت او مخفی باشد و اکثر بر او مطلع نشده باشند و خود او هم مخفی باشد بس چه فایده بامت خواهد داشت و چگونه میشود که این مدت زنده باشد باطل است و نظیر همه اینها در امم سابقه حاصل شده چنانکه منجمان خبر داده بودند که در زمان نمرود کسی بهم خواهد رسید که باعث زوال و وقت او شود مردان و زنان را از هم

جدا میکرد پدر حضرت با مادر او مقاربت کرد و ابرهیم در غاری
متولد شد و مدتی پنهان بود و همچنین منجمان فرعون خبر داده بودند
که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون خواهد شد امر
کرد که پسران بنی اسرائیل را بکشند و حمل و ولادت موسی بعمل امد و
بعد از آن هم بزرگ شد و ان قبطی را کشت و فرار کرد مدتی در جو
مر بود و فرعون با ان سلطنت برو مطلع شد و این حکایتها همه
معروف و مشهور است و در قران و در احادیث مذکور است پس
چه مانعی دارد که چون پیغمبر خدا و ائمه هدای صلوات الله علیهم
اجمعین خبر داده بودند که مهدی ظاهر خواهد شد که زمین را
پر از عدل و داد کند بعد از انکه پر از ظلم و جور شده باشد فرعون
های زمان در پی مطلع شدن بران نور دیده عالمیان و در پی
هلاک ان نور چشم اهل ایمان بودند و در تفحص احوال ان بزر
گوار بودند حق تعالی بفضل و رحمت حمل و ولادت ان بزرگوار را
از دشمنان مخفی کرده و جمعی از دوستان بران مطلع بودند و بعد از ان
جمعی کثیر از شیعیان بخدمت انحضرت رسیدند و از خدمت ایشان
استفاده کردند و اخبار و احادیث بسیار از انحضرت نقل کردند
و این استبعاد ایشان زیادتر از استبعاد کفار و منافقان نبود
که در امر معاد و زنده کردن استخوانهای پوسیده میکردند
هرگاه خدا قادر بر چنان امر بعیدی باشد چنین امری البته
بعمل خواهد امد از این چه استبعاد میکنند بعد از انکه اخبار
متواتره و ادله قاطعه بران قائم شده باشد و اما درباب عمر
شریف انحضرت پس ان نیز چه استبعاد دارد و حال اینکه سنیان
بوجود خضر و الیاس قایلند که مدتها قبل از پیغمبر ما بودند و
عمر نوح معروف و مشهور است و شیطان که از زمان قبل از خلق

ادم تا بقیامت خواهد بود واما غایب بودن ان جناب وبی فایده
بودن چنین امامی اما غایب بودن ان جناب وبی فایده بودن چنین
امامی اما غایب بودن پس از عصیان وطغیان دشمنان است نه
از اختیار خود امام یا امر خدا نیز فرقی نیست مابین امام ظاهر
کرامت اورا مهجور ومتروک کرده باشند واطاعت او نکنند و
مطیعان او از خدمت او ممنوع باشند چنانکه در بعضی از ائمه
سابقه چنین بود وامام غایبی که کسی از او چیزی نگیرد وبسیار
از پیغمبران هم چنین بودند با وجود اینکه در غایب بودن هم فواید
بسیار هست مانند افتابی که در زیر ابر باشد اگر نباشد مگر همین
ابتلای تکلیف وامتحان بندگان باعتقاد باو وانتظار او بعد از
اقامه دلیل بر وجود او کافی خواهد بود وهمین فایده عظیم است
واز جمله ایمان بغیب است که حقتعالی ان را مدح کرده حاصل اینکه
اموری را که حکمت الهی او را بر پا دارد عقول ما ناقصان را کجا
میرسد ادراک حقیقت ان ایا ندیدی که مثل موسی پیغمبر اولو
العزمی طاقت نیاورد مصاحبت بنده از بندگان خدا را که حضرت
خضر بود ونتوانست حکمت کارهای او را بفهمد در باب سوراخ
کردن کشتی وکشتن نفس زکیه ودرست کردن دیواری که
میخواست خراب شود بدون مزد واجرت در حال شدت گرسنگی
ومنع کردن اهل ان قریه ایشان را از طعام پس چگونه ما ضعفاء
العقول را رسد که از جمیع اسرار وحکمتهای الهی توانیم مطلع شد
وحقیقت ان را دانست ودیگر اینکه سنی وشیعه حدیثی نقل
کرده اند از رسول خدا ص که فرموده است که من مات ولم یعرف
امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة ومسلم کل است یعنی هرکس
بمیرد ونشناخته باشد امام زمان اش را پس بتحقیق که مرده است

ودن جاهلیت یعنی کافر مرده است و مشهور است که علمای اهل
سنه وصیت کرده اند که با شیعه در این حدیث گفتگو نکنند الا
بکارد و خنجر و چون ما الله الحمد با امام زمان خود عارف و معترف و معتقدیم
برما ناخوشی نیست و ایشان در این حدیث بسیار مضطرب شده اند
بعضی میگویند امام زمان قرآن است و این بر هر کس که قلیل فهمی دارد
معلوم است که چه قدر نا مربوط است باین حدیث و بعضی گفته اند
مراد از امام زمان پادشاه عصر است هر چند مثل یزید بن معاویه
کسی باشد و قباحت این هم بر واضح است و نقل کرده اند که ملا
جلال دوانی که از اعاظم فضلا و محققین اهل سنه است روزی
در مجلس و گفتگوی این حدیث شد و هر یک سخنی گفتند بعضی
گفتند امام زمان پادشاه است در آن وقت حوالکار روم و اولاد
بایزید نام شخصی بود ملا جلال ریش خود را گرفت و گفت که ایا
فردا در قیامت جناب اقدس خوب است که جلال الدین محمد را عزا
کند که چرا اولاد بایزید را نشناختی باری بهر حال هرگاه باید
دینی در عالم باشد و اختیار مذهبی توان کرد دلیل بر غیر این مذهب
قایم نیست بجهت آنکه اقوی همه دینهای مخالفین و اعظم فرق
اهل اسلام سنیانند و هرگاه طریقه ایشان باطل شد دیگر
دلیلی بر حقیت از نیست و امر منحصر است بر مذهب شیعه و مقتضی
این مذهب همین است که بتولد و بعد از جناب و ظهور او در
وقتی که مشیت الهی باشد باید اذعان و یقین کرد عجل الله فرجه
و فرجنا بحرمت اجداده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
و بدانکه آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغری که هفتاد سال کثیری
بود که بسیاری از شیعیان در آن وقت بخدمت ایشان میرسیدند
که از سفرا بودند و عرایض و مسائل شیعیان را بخدمت ایشان میبردند

وجواب میکرفتند ومشهور ترین ان سفرا چهار نفر بودند اول
عثمان بن سعید اسدی بود وبعد ازان محمد بن عثمان پسر او بود و
بعد ازان ابو القاسم حسین بن روح بود وبعد ازان علی بن محمد
سمری وبعد فوت او ابتدای غیبت کبری بود اثار واخبار ازان
حضرت هم منقطع شد واحادیثی که بواسطه این سفرا کرفته
اند درمیان شیعیان الحال بسیار است وبر دست وزبان
این سفرا هم بواسطه امام زمان معجزات ظاهر میشد وخبر می
دادند از امور مغیبه از احوال شیعیان وشیعیان اخماس ونذر
وحقوق ائمه خودرا بخدمت ایشان میبردند که انها بخدمت امام
زمان ببرند ودر کتب شیعیان ازین بابت احادیث بسیار است
ودرین باب کتابها تالیف کرده اند وهمان کتابها از برای هجة
شیعه کافیست اکر غیر انها نباشد وحال انکه لله الحمد امر واضح
است از انکه مخفی نماند بلو زده در معاد است یعنی باید اعتقاد
کرد که حیوة وزندکانی عود میکند بعد مردن وروح باز تعلق میکیرد
بهمین بدنها که درین دنیا است بعد از موت وپوسیدن و
استبعادی که کفاره میکردند درجنب قدرت جناب اقدس الهی
بیوجه است چنانکه خود در قران مجید مکرر فرموده است وبد انکه
دلیل بر اصل معاد یعنی اینکه سرای دیکر باید باشد که انجا نیز
زندکانی باشد وباین اعمال داده شود ونیکوکردار وبدکردار
بسزای خود برسد هم از عقل هست وهم از نقل اما دلیل عقلی پس
پیش ازین اشاره بان شد ودر اینجا میکوئیم که بعد از انکه کسی
که خدارا شناخت ودانست که او حکیم وعادل وقادر است یقین
میکند بوجوب معاد بجهة انکه خلق خدا عالم وادم را عبث نیست
وباید غرض وفایده در ان باشد وان فایده هم باید چیزی

باشد که عاید بخلق شود بجهة انکه خود غنی است از هر چیز
وان فایدهٔ که از برای خلق تصور توان کرد ان در دنیا نیست
بجهة انکه همه درد دنیا درد والم ومحنت است واکر دنیا و لذتی کسی
تصور کند باوجود انکه او هم فی الحقیقة دفع ازاری است
نه لذت جدیدی بدو هزار زهر ودرد مقرون است که قابل
این نیست که مطمح نظر چنان خداوند کریمی باشد واکر واقع غرض
خدا همین باشد کار او لغو وعبث بلکه ظلم خواهد بود چنانکه
خود فرموده است افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
فتعالی الله الملک الحق یعنی ایا پس کمان کرده اید که ما شما را
خلق کرده ایم عبث واینکه شما سوی ما بازکشت نخواهید کرد بلند
است مرتبهٔ خداوند پادشاه حق که چنین کاری بکند وخوب مثل
کفته اند بعض اهل معرفت درباب دنیا وکفته اند که مهمانی و
اکرام کردن وفیض رساندن خدا به بندکان درین دار دنیا اکر همین
محض نعمت ولذت دنیا باشد بان میماند که شخص بزرکی کسی را
ضیافت کند در خرابهٔ بنشاند که پر از مار وزنبور وعقرب و
اژدها وشیر وپلنک وکرک وخوک وخرس وانواع جونوان درندهٔ جانوران
وزهردار باشد وطعامی در نزد او بکذارند که بخورد ودو نفر جلاد
با شمشیر برهنه در بالای سر او ایستاده باشند که همین که طعام را
خورد کردنش را بزنند وهر لقمهٔ که بکذارد کزندها او را بکزند
ودرندها بر او حمله کنند وشمشیرداران در قصد او باشند ببین
چنین ضیافتی لایق خداوند کریم هست یا نه این خانهٔ دنیا همان
خرابه است که بهمه دردها وزهرها ومرارتها الوده است وشمشیر
دار اجل منتظر تمام شدن مدت عمر وتمام کردن روزی او است
که جان او را بکیرد پس لایق ضیافت کریم خانهٔ بهشت است که

نعمت او دایم ولذت او بی الم وطعام او بی تشویش ومرک وموت ومرض وغم والم دران نیست ودیکر اینکه بسیار می بینیم ظالمی باکمال رفاه ووسعت در نهایت شقاوت وخذلان ظلم وتعدی بسیار نسبت بمظلومی باکمال محنت ومشقت در غایت صلاح و تقدس مثل انکه یزید بن معاویه وعمر بن سعد وشمر ذی الجوشن علیهم اللعنة والعذاب نسبت بجناب سید الشهداء و اولاد واصحاب واهل بیت او علیهم افضل الصلوة والسلام کردند هرکاه هردو فرقه بمیرند وخاک شوند وباز همه رابسه روز دیکر نباشد که حقتعالی داد این مظلومان را از ان ظالمان بکیرد وان مظلومان بدرجه عالیه مقربین در اعلی علیین برساند پس بر حقتعالی ظلم عظیم واجحاف بزرکی وارد می اید تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا پس عقل صریح حاکم است بوجود معاد وممکن نیست که کسی قایل بوده باشد بعدل وحکمت خدا ومنزه بودن او از فعل قبیح ومنکر معاد باشد واما دلیل نقلی پس ان اجماع همه پیغمبران واهل ادیان است واول تا اخر قران و همه کتابهای اسمان پراست واحتیاج بذکران نیست ویکی از ایات همان بود که کفتیم که هم کلام خداست وهم برهان عقلی است وباید دانست که معاد جسمانی است یعنی روح باز ببدن متعلق میشود وبهمین بدن عود میکند وبهشت خانه جسمانیست مشتمل بر درختان ومیوهها وحور وقصور وانواع فرشها وظرفها وزینها از انواع قماشها وجواهر وانحاء لذت از خوردنی واشامیدنی و پوشیدنی وسایر لذات از نکاح وصحبت زنان خوش لقا وغیر اینها از انچه نفس خواهش کند وجهنم نیز جائی است پر از اتش وزنجیر وغل وکرزهای کران که در دست ملائکه غلاظ وشداد

است و خوراکهای ناگوار از سمهای کداخته. و چرک و ریم
فروج زناکاران که مدتها در دیکهای جهنم جوشیده و صحبت
شیاطین و امثال این از انواع عذابهای و دلیل بر اینها همه
قول خدا و پیغمبر و همه کتابهای اسمانیست و هر که انکار معاد
جسمانی کند و اکتفا بمعاد روحانی کند چنانکه حکمای یونان کفتند
کافر است بجهة انکه این معنی بدیهی دین پیغمبر ما بلکه همه دینهای
پیغمبرانست و صریح ایات قران است و انکار این معنی انکار راست
کوئی خدا و پیغمبر است و هر که انکار کند خدا و پیغمبر کند کافر است
وحکمای یونان کفته اند که روح بعد از مفارقت بدن باقیست
واکر در دنیا اعمال نیکو کرده از ان کردار خوشحال است و لذت
میبرد و همین بهشت اوست و اکر اعمال ناشایسته کرده از ان کردار
بدحال و در کدورت و الم است و ان جهنم اوست و اعتقاد با
ینکه معاد همین است نه غیر این کفر است و از جمله آیات قرانی
که صریح در معاد جسمانیست بیک ایه اکتفا میکنم و ان اینستکه
حقتعالی در سوره یس فرموده است وضرب لنا مثلا ونسی خلقه
قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة
وهو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم
منه توقدون. اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی
ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی زده است انسان از برای ما
مثلی و فراموش کرده است خلقت خود را و ان مثل این است که گفته
است که من یحیی العظام وهی رمیم و در شان نزول آیه وارد شده
که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد نزد حضرت رسول
صلی الله علیه واله و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی
خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود

بلی و نور زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این ایه نازل شد
کروضرب لنا مثلا ونسی خلقه وحاصل شبهه ان کافر محض
استبعادی کراین بسیار دور است کر استخوان پوسیده دوباره
زنده شود حقتعالی در دفع استبعاد او فرمود کراو فراموش
کرده است خلقت خود را کرما او را اول از خاك و بعد از ان
از نطفه خلق کردیم و خاك یا قطرهٔ آبی را چنان کردیم کر می بیند
صاحب اعضا و اجزاء بسیار از کوشت و پوست و استخوان و رك
و پی و سر و دست و پا و چشم و کوش و قوتهای ظاهری از بینائی
و شنوائی و چشیدن طعمها و تمیز بوها و تفرقه کردن میان
سردی و کرمی و تری و خشکی و غیر ان و از قوای باطنه از عقل
و وهم و خیال و ادراکات مختلفه و از قوای غاذیه مثل جاذبه
کر غذا را ببدن جذب میکند و ماسکه کر در انجا نکه میدارد و
نامیه کر رویند ن کوشت و پوست میشود و دافعه کر فضلات
و زیادتی را دفع میکند مو و ناخن و چرك و غیر ان میشود و همچنین
دقایقی کر در بدن انسانی هست و ترکیباتی کر در هریك از
اعضا هست و کیفیت الات اکل و شرب و الات نفس و غیر ان
کر باحصا نمی آید و شمارهٔ ان بغیر خودش کسی نمیتواند ایا ان مشکل
تر است یا اینکر این استخوان پوسیده را کر در وقتی انسان بود
ثانیا انسان کنیم بعد از ان فرمود قل یحییها الذی انشاها اول
مرة و هو بکل خلق علیم یعنی بکو ای محمد صلعم کر زنده میکند این استخوانها
انکسی کر خلقت کرد انها را اول بار کر هیچ نبودند و حال انکر در
اول بهیچ نبودند و خاك را خلق کرد و از خاك ایشان را باین نهج
خلق کرد و الحال کر سرمشقی از برای خلقت ایشان هست و این
اسان تر است از اول و هو بکل خلق علیم یعنی حقتعالی بهمه جوه

خلق کردن دانای بسیار داناست هم میتواند که بیماده وبیمایه
خلق کند چنانکه در اول کرد و هم میتواند مرده را زنده کند
هرچند ان مرده خاک شده باشد و باد برده باشد وخاک او
کاسه وکوزه شده باشد یا جزء بدن درندکان شده باشد
بلکه هرچند اورا انسان دیکر خورده باشد وجزء بدن ان
شده باشد حقتعالی میتواند اجزاء اصلیه خورنده را جدا
کند واورا ازان زنده کند واجزاء فضلیه که کوشت وپوست
دربدن او روئیده جدا کند وخورده شده را ازان زنده
کند وبعد ازان از برای دفع استبعاد مثلی دربرابر مثل ان کافر
آورده وفرموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا
انتم منه توقدون یعنی وانچنان کسی است که قرار داده از برای
شما از درخت سبز آتشی پس ناکاه شما ازان اتش میافروزند که
دو درخت هست در بادیه که یکی را مرخ ویکی را عفار میکویند
هرکاه شاخ یکی از این دو را بکیرند وبدیکری بسایند مثل سنک و
چخماق اتش میدهند وازان اتش میکیرند پس هرکاه او تواند که اتش
را درمیان اب فراهم بهد که دران درخت سبز است با وجود انکه
اب واتش ضد یکدیکرند ایا نمیتواند روح را در استخوان پوسیده
داخل وا او را دوباره زنده کند بعد ازان باز از برای زیادتی احکام
وایقان فرموده اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی
ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یا نیست انکسی که خلق کرده است
اسمانها وزمینها قادر بر اینکه خلق کند مثل ایشانرا یعنی کسی که
خلق کرده است جسمهای باین عظمت واین غرابت که در اسمانهاست
از ستارهها وماه وافتاب وانواع غرایب وعجایب وهم چنین کوهها
ودریاها ودرختان ومعادن وغیرانها قادر نیست باینکه انسانرا بیافریند

ایشانرا خلق کند بلی وهو الخلاق العلیم یعنی بلی قادراست و او بسیار خلق کننده ومغفرت او تمام وکامل است و بسیار دانا است
وعلم او شامل جمیع دانستنیها است ودیگر بعضی از شبهه‌هائی که شیاطین انس وجن در نظر می آورند بعد از انکه خلاقیت ان انکار کنند
خدا وپیغمبر یقینی شد لایق نیست که کسی بان گوش بدهد وفکر خود متوجه ان سازد ومبدا انکه احوال بعد از مرگ بسیار است که خدا
وپیغمبر خبر داده چه قبل از قیامت وچه بعد ان مثل سکرات مرگ وعالم برزخ یعنی ما بین دنیا وقیامت از سؤال منکر ونکیر
وفشار قبر وبهشت ودوزخ دنیا وتعیش وتنعم در ان وغیره در این ونفخ صور اول ومردن جمیع جانداران حتی ملائکه اسمان
وحمله عرش ونفخ صور دویم وزنده شدن جمیع خلایق وحشر ونشر وحساب وصراط ومیزان وحوض وشفاعت وغیر انها از انچه
در قیامت وقبل از ان واقع میشود وحق تعالی همه را در قران خبر داده وباید همگی انها اعتقاد کرد وظاهر انها را قبول کرد
وعلم حقیقت انها را بخدا ورسول واگذاشت بر ما همین واجب است که انها را بدانچه گویند راست گو دانیم خلاصه انکه هرچه
یقینی است که خدا وپیغمبر اورده است انکار او انکار خدا وپیغمبر است وکفر است پس هر که انکار یکی از انها بکند کافر است وهرگاه
بدلیل عقل ونقل خدا وپیغمبر خود را شناختی هرگاه عالمی از علماء دیندار صاحب تقوی که تابع رسول خدا وائمه هدی باشد نقل نمود
از ان چیزها باید اذعان کنی وانکار نکنی واگر از سخن یقین بر تو حاصل نشود باین معنی که احتمال بدهی که او اشتباه کرده باشد
یا خطا کرده باشد پس بگو انچه در قران وکلام پیغمبر است من او را

اعتقاد

اعتقاد داریم هرچند تفصیل آن را ندانیم این اصول دین تو بود که
گفتیم و امّا فروع دین پس در این زمانها که دست رس به پیغمبر و
امام نیست اگر کسی تواند که مسائل فروع را از کلام خدا و رسول
و ائمهٔ طاهرین استنباط کند که بقدر وسع و طاقت خود چنین
بفهمد که حکم خدا این است هرچند بمظنّه باشد پس بآن
عمل میکند و این شخص را در اصطلاح مجتهد میگویند و اگر
کسی را آن قوّت نباشد و آن مرتبه را نداشته باشد تکلیف او
آن است که تقلید آن مجتهد بکند و مسائل دینش را از او
اخذ کند و همهٔ مردم که قابلیّت و استعداد داشته باشند
در این زمان واجب است که مجتهد شوند بوجوب کفائی و
همین که مجتهدی بهم رسید در ناحیه و قبیله اگر رفع حاجت
آنها باو میشود این وجوب از گردن دیگران ساقط میشود
ولیکن واجب کفائی هست است که جماعتی دیگر مشغول تحصیل
باشند هرچند یک مجتهد موجود باشد بجهت اینکه مبادا هیچ کس
مشغول نباشد و اکتفا بهمان مجتهد بکنند که مرد مجتهد
شدن آسان نیست که در آن وقت بتوان دیگری مجتهد شود و
مشهور مذهب علمای شیعه این است که باید در فروع یا کسی
مجتهد باشد یا مقلد مجتهد اگر هیچیک از اینها نباشد عبادت
صحیح نیست هرچند درست کرده باشد پس ای برادر چشم و گوش
واکن و اصول و فروع خود را درست کن که خلقت تو از برای
شده است و فریب شیطان نخور و خود را غافل مکن که تا فتنه
از جهنّم ندانی اعاذنا الله و ایّاکم من النّار و رزقنا بفضله و رحمته

مرافقه الاکابر

[illegible]

... در چهل یک و در هفته یک ... [illegible]

ستا و در شش یک ... قول است بعضی چهار ... [illegible]

و دیگر هفتا یک تا هر قدر که باشد [illegible]